

تأثیر بیداری اسلامی بر ماهیت و کارکرد نظام سلطه

نویسندگان: روح الله قادری کنگاوری^۱، نبی الله روحی^۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۱۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۷/۱۰

فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج، سال شانزدهم، شماره ۶۰، پاییز ۱۳۹۲

چکیده

امروزه فرایندهای منطقه‌ای و بین‌المللی که مبتنی بر قالبهای ضدژئومونیک است، بر روشهای انقلابی که در غرب آسیا (خاورمیانه) وجود دارد، متکی است. در چنین شرایطی، نظام سلطه به گونه اجتناب‌ناپذیری با نیروهای مقاومت‌گرا روبرو هستند و مقاومت، به عنوان جلوه اصلی چهره خاورمیانه تلقی می‌شود؛ بنابراین نظام سلطه، امنیت خود را در معرض چالشهایی می‌بیند که در خاورمیانه هویت می‌یابند. منشأ این چالشها از یکسو وضعیت داخلی کشورهای منطقه است و از سوی دیگر، به علایق متعدد و متنوع غرب و برخورد آنها با مفاهیم اسلامی مربوط می‌شود که سبب شده است اسلام به موضوعی محوری در سطح بین‌المللی و به‌ویژه در مباحث امنیتی غرب تبدیل شود. زبان سیاسی مقاومت می‌تواند در کشورهای ظهور کند که از قابلیت فرهنگی خاصی برخوردار باشند و اندیشه مقاومت و واکنش نسبت به فضای اجتماعی نابرابر را در برخورد با فرایندهای تهدید مورد استفاده قرار دهند. بر این اساس، هدف این مقاله از یک سو بیان ویژگی‌های دو دانش‌واژه «نظام سلطه» و «بیداری اسلامی» و از سوی دیگر، تبیین آثار و پیامدهای پدیده بیداری اسلامی بر نظام سلطه است. فرضیه اصلی این پژوهش این است که بیداری اسلامی معادلات قدرت و مناسبات سیاسی را بین دولت‌های منطقه و فرمانطقه‌ای دستخوش تغییر نموده و با ویژگی‌های درونی و محیطی خود باعث شکل‌گیری بلوک جدیدی از قدرت خواهد شد که تغییر در مناسبات قدرت (توزیع نابرابر و ایجاد اتحادها و ائتلافهای جدید) در نظام بین‌الملل را در پی خواهد داشت. روش تحقیق تحلیلی-تاریخی و توصیفی-تبیینی با استفاده ترکیبی از حوزه‌ها و مفاهیم میان رشته‌ای در رشته‌های مطالعات استراتژیک، تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و سیاست تطبیقی خواهد بود.

واژگان کلیدی:

بیداری اسلامی، نظام سلطه، انقلاب اسلامی، آمریکا، حق تعیین سرنوشت

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه جامع امام حسین (ع)

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول)



مقدمه

پس از قرارداد وستفاليا در سال ۱۶۴۸ و تشكيل دولتهای ملی^۱ در قاره اروپا و به دنبال آن، سقوط دولتهای خودکامه و پادشاهی در غرب و شکل‌گیری پایه‌های اساسی سرمایه‌داری به عنوان مدل جدیدی از زندگی انسان غربی، عصر سکولاریسم و انزوای دین در حیات سیاسی- اجتماعی غرب شروع شد. هجوم پرشتاب استعمارگران غربی به جهان اسلام و اشغال سرزمینهای اسلامی مصر (۱۷۹۸م)، الجزایر (۱۸۳۰م) و تونس (۱۸۸۰م) توسط استعمار فرانسه از یک سو، نشر و گسترش ایده‌های لائیسزم و سکولاریسم در میان کشورهای اسلامی از سوی دیگر، همواره تضادها و عکس‌العملهای متفاوت اندیشمندان و نخبگان جهان اسلام را در پی داشته است. قیام علیه متجاوزان به آب و خاک کشورهای اسلامی، اولین نسل قیامهای صورت گرفته در این مناطق علیه استعمارگران بوده است. این قیامها را که عمدتاً توسط علمای دینی هدایت می‌شد، نخستین موج بیداری اسلامی در جهان اسلام می‌دانند، قیام امیر عبدالقادر بن محی‌الدین در الجزایر، عمر مختار سنوسی در لیبی، مردم و علمای اسلامی در عراق، محمد احمد در سودان، سعد زغلول در مصر و شیخ عزالدین قسام علیه انگلیسی‌ها و یهودی‌ها در فلسطین اشغالی، نمونه‌ای از این بیداری اولیه در جهان اسلام می‌باشند (بذرافکن و جاودانی مقدم، ۱۳۹۰: ۲۹۹).

با استقلال کشورهای اسلامی و پایان استعمار کهن و ظهور استعمار نو و همچنین تشکیل دولتهای مستبد وابسته در کشورهای اسلامی، همچنان خط گسترش سکولاریسم در میان جهان اسلام پیگیری و تداوم یافت. مخالفت با تمام مظاهر دین توسط تمدن غربی و استبداد حکومت‌های وابسته و مستبد در کشورهای اسلامی، مقاومت جریان‌ها و جنبشهای فکری - سیاسی در جهان اسلام را در پی داشت. جنبشهایی که از فعالیتهای سیاسی - فرهنگی سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع شد و با حرکت‌های سیاسی شیخ محمد عبده، حسن البنا و سید قطب ادامه یافت. این جنبشهای اسلامی که با فراز و نشیبهای زیادی همراه بوده و در میانه راه با گرایش‌ات ناسیونالیستی و چپ‌گرایانه در جهان اسلام آمیخته می‌شد، در نهایت با رهبری حضرت امام خمینی(ره) ادامه یافته و به پیروزی عملی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ منجر گردید. شکل‌گیری انقلاب اسلامی و پیامدهای شگرف و عمیق آن در میان امت اسلامی، به عنوان موج دوم بیداری اسلامی، باعث ظهور و گسترش گفتمان اسلام سیاسی در میان مسلمانان و اندیشمندان اسلامی گردید؛ گفتمانی که در پی مرکزیت‌زدایی از گفتمان لیبرال دموکراسی غرب معاصر در سطح جهانی



و دفاع از جغرافیای جهان اسلام است. ظهور و گسترش گرایش به اسلام سیاسی از یک سو، ترس و هراس اندیشمندان غربی را در پی داشته (جرجیس، ۱۳۸۲: ۷۰-۴۹). و از سوی دیگر، باعث شد تا همه نحله‌های افراطی، معتدل و میانه‌رو در جهان اسلام با وجود همه اختلافات، در این نقطه که اسلام نظام کاملی است و حاکمیت اسلامی، مهم‌ترین رکن آن است که می‌تواند جایگزینی برای نظام‌های موجود باشد، به اشتراک برسند (خراسانی، ۱۳۸۹: ۷۷).

گفتمان اسلام سیاسی به رغم اشتراکات اساسی، در درون خود با تمایزات و تنوعاتی مواجه است؛ به طوری که می‌توان از جریان‌های مختلف اسلام سیاسی سخن گفت. اما آنچه مهم می‌باشد، این است که همه این جریان‌ها با رویکردی سلبی به متغیر سلطه غرب و ارزش‌های مدرن آن و با نگاهی ایجابی به تمدن و ارزش‌های اسلامی، باعث فعال‌سازی ذهن و عمل مسلمانان شده است. گفتمان‌های اسلام سیاسی در ایران، گفتمان سیاسی در جهان عرب (مصر، عراق، تونس، لبنان، و...)، گفتمان سیاسی در ترکیه، افغانستان، پاکستان و... هر کدام ویژگی خاص خود را دارد و از کشوری به کشور دیگر متفاوت است و حتی ممکن است در درون یک کشور از تنوعات خاصی برخوردار باشد. نکته مهم این است که این گفتمان سیاسی توانسته است خود را به عنوان جایگزین برای گفتمان‌های بحران‌زده و بی‌قرار در کشورهای اسلامی مطرح نماید. از طرف دیگر، پس از فروپاشی شوروی، جهان عملاً وارد یک خلأ قدرت و مدیریت شد. آمریکا با استفاده از این خلأ قدرت و با تکیه بر ایده‌هایی همچون پایان تاریخ و نظم نوین جهانی، جنگ تمدن‌ها، با استفاده از قدرت سخت‌افزاری و امپراطوری رسانه‌ای خود، جنگ سرد دیگری علیه جهان اسلام شروع کرد که بیانگر تضاد ماهوی تمدن غرب و اسلام بود. حمله ۱۱ سپتامبر، این درگیری‌های ماهوی و استراتژیک غرب و اسلام را به اوج خود رساند (خراسانی، ۱۳۸۹: ۷۷). آمریکا با طرح مباحثی مانند خاورمیانه بزرگ^۱ و خاورمیانه جدید و همچنین اعلام جنگ صلیبی و لشکرکشی به این منطقه و حمله به کشورهای افغانستان و عراق درصدد تسلط بر جهان اسلام و ذخایر عظیم اقتصادی آن و خاموش کردن موج سوم از بیداری اسلامی بود که زمینه‌های شکل‌گیری و بروز آن نمایان شده بود. کشورهای غربی از این تهاجم همه‌جانبه به جهان اسلام حمایت کردند اما مسلمانان این حملات را ناعادلانه، غیرمنطقی و گستاخانه تلقی کرده و آن را ناشی از تنازع ریشه‌دار، هویتی و استراتژیک بین تمدن اسلام و غرب دانستند (سیمبر و قربانی‌نشین، ۱۳۸۹: ۱۱۵ و ۱۱۶).

این مسئله ناراضی‌تیمی مسلمانان اروپا و آمریکا را - که هر روز بر تعداد آنها افزوده



می‌شود - نیز در پی داشت و منجر به ایجاد موج جدید آمریکاستیزی در جهان اسلام شد. نارضایتی در عرصه جغرافیای جهان اسلام، نوعی بیداری اسلامی را رقم زد که از یک سو با گرایش‌های گسترده اسلام سیاسی همراه بوده و از سوی دیگر با مخالفت جدی با حکومت‌های مستبد و وابسته داخلی ظهور و تجلی یافت. این بیداری اسلامی در آغاز قرن جدید میلادی با تحولات متعددی در عرصه بین‌المللی همراه بود؛ تحولاتی که در سال‌های بعد و به‌ویژه با پایان یافتن دهه اول از این قرن، چهره خود را به نمایش گذاشت. در این دوران، به طور مشخص تقابل و تعارض نوین نظام لیبرال سرمایه‌داری، از یک نزع درون تمدنی به یک تقابل بین تمدنی با تمدن اسلامی وارد شد و کانون تغییرات در ساختار و مناسبات نظام بین‌الملل را از اروپای دوران جنگ سرد به خاورمیانه و جهان اسلام منتقل نموده است. این بیداری اسلامی به دلیل ویژگی‌های درونی، مانند ضدیت و مبارزه با سلطه غرب و جریانات سیاسی - فکری برآمده از آن در درون کشورهای اسلامی (سعید، ۱۳۷۹: ۷۰-۲۰)، مبارزه با رژیم‌های وابسته، مستبد داخلی و رشد و گسترش اسلام سیاسی به عنوان مهم‌ترین مدل‌های بیداری اسلامی و شرایط و ویژگی‌های جغرافیایی منطقه بیداری اسلامی، همانند شرایط ژئوپلیتیکی (ارتباط زمین و جغرافیا با قدرت و سیاست)، ژئواستراتژیکی (ارتباط زمین با راهبردهای نظامی)، ژئواکونومیکی (انرژی و معادن سرشار این منطقه) و ژئوکالچری (فرهنگی با پتانسیل و مختصات جهانی)، محیط منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

بنابراین بیداری اسلامی با این ویژگی‌های مهم و حیاتی در بخشی از جهان شکل گرفته که کانون مقاومت در برابر اندیشه‌های غربی و مانع تسلط هژمونی غرب در این منطقه است؛ از این رو یکی از پیامدهای اصلی حرکت کشورهای اسلامی به سمت ساختارسازی سیاسی و نظام سازی - به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی - بر اساس گرایش‌های اسلامی با هر نوع تلقی که ممکن باشد (میان‌ه یا افراطی)، به چالش کشیدن مناسبات قدرت در نظام منطقه‌ای و بین‌الملل با رویکرد مقاومت اسلامی و سلطه‌ستیزی است. با توجه به مسائل مطرح شده که عبارت است از تبیین تأثیر بیداری اسلامی بر ماهیت و کارکرد نظام سلطه، اساس پژوهش بر محور پاسخگویی این سؤال اساسی است که بیداری اسلامی چه تأثیری بر نظام سلطه خواهد داشت؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که بیداری اسلامی، معادلات قدرت و مناسبات سیاسی را بین دولت‌های منطقه و فرمانطقه‌ای دستخوش تغییر نموده و با ویژگی‌های درونی و محیطی خود، باعث شکل‌گیری بلوک جدیدی از قدرت



خواهد شد که تغییر در مناسبات قدرت (توزیع نابرابر و ایجاد اتحادها و ائتلافهای جدید) در نظام بین‌الملل را در پی خواهد داشت. روش تحقیق تحلیلی - تاریخی و توصیفی - تبیینی با استفاده ترکیبی از حوزه‌ها و مفاهیم میان رشته‌ای در رشته‌های مطالعات استراتژیک، تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و سیاست تطبیقی خواهد بود.

چارچوب نظری

درک نظام بین‌الملل بدون توجه به سلطه‌طلبی جهانی غرب بسیار دشوار است. این برتری طلبی به همراه رهبری ایالات متحده آمریکا باعث بروز رفتارهای منحصر به فرد و متفاوت آن از سایر دولت - ملتهای نظام بین‌الملل می‌شود، بر این اساس، ضروری به نظر می‌رسد تحلیل عملکرد غرب در چارچوب نظریه هژمونی مورد توجه قرار گیرد.

بیداری اسلامی با بهره‌گیری از عوامل مختلف به یک پدیده مهم و تأثیرگذار در منطقه تبدیل شده و این عامل به طور حتم و جدی نظام بین‌الملل و همچنین قدرتهای هژمون را به چالش کشیده است. بر همین اساس، مقاله حاضر این تئوری را برای توضیح و تبیین به چالش کشیده شدن قدرت هژمونیک و نظام سلطه و متعاقب آن، افزایش قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی جریان مقاومت اسلامی به کار می‌برد. در روابط بین‌الملل؛ هژمون، رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولتهاست. در واقع، رهبری ضرورتاً درجه‌ای از نوعی نظم و سازمان اجتماعی را مفروض می‌گیرد که در آن یک واحد نقش برتر و عمده‌تری به عهده دارد (Ikenberry, 2011: 96). برخی هژمون را به نفوذی اطلاق می‌کنند که یک قدرت بزرگ می‌تواند در نظام بین‌الملل بر سایر کشورها اعمال کند و میزان این نفوذ از رهبری تا سلطه در نوسان است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۲: ۲۶۳). برخی نیز به وضعیت عدم توازن قدرت اشاره کرده‌اند؛ وضعیتی که در آن رقابت میان قدرتهای بزرگ به قدری نامتوازن است که یک قدرت در درجه اول قرار می‌گیرد و در نتیجه، می‌تواند قواعد و امیال خود را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی تحمیل کند (Ibid: 97). به طور کلی، می‌توان هژمونی را به عنوان سلطه و رهبری نظام جهانی توسط یک کشور در ابعاد نظامی - امنیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی قلمداد کرد.

در راستای تئوریزه کردن نظام سلطه برای نخستین بار نظریه ثبات هژمونیک، در سال ۱۹۷۳ توسط چارلز کیندلبرگر (از مکتب لیبرالیسم) مطرح شد و سپس



مورد توجه نظریه پردازان و مکاتب دیگر از جمله رئالیست‌ها و مکتب انتقادی در حوزه روابط بین‌الملل قرار گرفت. وی در کتاب خود مدعی شد، در نظام بین‌الملل که بازیگران آن در پی منافع کوتاه‌مدت خود هستند، بر خلاف نظام رقابتی مد نظر آدام اسمیت، تلاش بازیگران به خودی خود باعث ارتقای رفاه و منافع اقتصادی همه آنها نمی‌شود (Kindleberger.1973:288). بر اساس نظریه ثبات هژمونیک (رویکرد نئولیبرالیستی) اینگونه استدلال می‌شود که حفظ ثبات بین‌المللی و رونق اقتصاد آزاد منوط به وجود قدرتی مسلط و غالب است. این قدرت هژمون با ایجاد رژیمهای بین‌المللی و وادار کردن سایر بازیگران به تبعیت از اصول، قواعد و هنجارهای آنها، ثبات جهانی و تداوم اقتصاد آزاد را تضمین می‌کند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۲۰۱).

نظریه ثبات هژمونیک مورد توجه صاحب‌نظران حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار گرفت. در واقع، نظریه پردازان با نقد این نظریه، هر یک ابعاد جدیدی به آن افزودند. رابرت گیلپین (از نحله نئورئالیست‌ها) در تبیین نظریه ثبات هژمونیک اینگونه استدلال می‌کند که دوره‌های صلح و ثبات نسبی نظام بین‌الملل در قرن نوزدهم و بیستم ناشی از هژمونی بریتانیا و پس از آن آمریکا بوده است. گیلپین ابعاد جدیدی به نظریه ثبات هژمونیک کیندلبرگر اضافه کرد. وی به مسئله مشروعیت بخشی به هژمونی پرداخته و بر این باور است که هژمونی در عین حال که از نیاز برای ایجاد ثبات بین‌المللی نشئت می‌گیرد، بر باور سایر بازیگران به ویژه قدرتهای بزرگ دیگر به مشروعیت هژمون مبتنی است. در واقع، اگر سایر کشورها به این نتیجه برسند که هژمون بیشتر به نفع خود و به ضرر دیگران عمل می‌کند، ثبات هژمونیک متزلزل می‌شود (Gilpin.1981:63). این دو جریان، به‌ویژه رئالیسم در تعریف هژمونی، بر عناصر ملموس‌تری همچون قدرت اقتصادی و قدرت نظامی تأکید می‌کنند. به طور کلی، از منظر رئالیستی - لیبرالیستی، هژمونیک نظامی است که در آن توزیع قدرت به گونه‌ای نابرابر است که یک دولت ابرقدرت نقش هژمون را بازی می‌کند. اما اینکه امور حساس بین‌المللی از جمله ثبات اقتصادی و امنیتی تا چه حد تابع قدرت و قابلیت هژمون است، بحثی است که رئالیست‌ها و لیبرالیست‌ها موضع مشترکی در مورد آن ندارند.

برداشت مارکسیست‌ها از مفهوم هژمونی در اقتصاد سیاسی، تحت تأثیر مفروضه‌های کلی مارکس درباره سرمایه‌داری است. آنچه در هستی‌شناسی مارکسیستی معیار تحلیل قرار می‌گیرد، طبقات و نوع روابط طبقاتی است که شکل‌گیری آنها به نوعی نتیجه منطقی سرمایه‌داری است. از میان مارکسیست‌هایی که در مورد هژمونی در



عرصه جهانی نظریه پردازی کرده‌اند، دو نحله در ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌المللی بیشتر قابل توجه است: نظام جهانی و نوگرامشیسم.

در ادامه سیر تکاملی نظریه ثبات هژمونیک، رابرت کاکس (مکتب انتقادی) با استفاده از مفهوم هژمونی در دیدگاه‌های آنتونیو گرامشی، ابعاد جدیدی به نظریه ثبات هژمونیک افزود. در واقع، کاکس با اخذ مفهوم هژمونی مد نظر گرامشی که برای تبیین شرایط سلطه داخلی مطرح شده بود، این برداشت از هژمونی را به عرصه بین‌المللی تسری داد، هرچند خود گرامشی نیز به نوعی و به صورت محدود به تبعیت منطقی روابط بین‌الملل از روابط بنیادین اجتماعی اشاره کرده بود (Bromly.1991:44). وی در تبیین ثبات هژمونیک برای اراده شرکا و سایر بازیگران نظام هژمونیک در ایجاد نظام مؤثر، نقش مهمی قائل است. براین اساس، رهبری هژمونیک آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، مبتنی بر یک اجماع کلی در حوزه آتلانتیک شمالی و بعدها ژاپن در باب حفظ و تداوم سرمایه‌داری بین‌المللی در مقابل سوسیالیسم با الگوهای سرمایه‌داری ملی شبه خودکفا بوده است. در واژگان گرامشی، این اجماع را می‌توان پذیرش الگوی هژمونی آمریکا قلمداد کرد (Cox.1981:153).

در یک نگاه کلی، به نظر می‌رسد به رغم تفاوت‌هایی که در رویکرد روابط بین‌الملل نسبت به مفهوم هژمونی وجود دارد، برداشت کلی آنها در مورد مفهوم هژمونی یکسان است. همگی انگلستان قرن ۱۹ و ایالات متحده قرن ۲۰ را مصادیقی از قدرتهای هژمون می‌دانند که موفق شدند که هژمون بین‌المللی را به رهبری خود تشکیل دهند. همچنین هژمونی بین‌المللی را وضعیتی می‌دانند که در آن یک قدرت مسلط در مقام هژمون قواعد و چارچوبهای رفتاری دولتها یا طبقات تحت هژمونی را تجویز و سلطه خود را به دیگران دیکته می‌کند. این قدرت مسلط به لحاظ اقتصادی بالاترین رتبه را دارد، به لحاظ نظامی از قوی‌ترین اهرمهای فشار برای برقراری امنیت و نظم هژمونیک برخوردار است و به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک نیز مروج یک چارچوب یا مجموعه‌ای از چارچوبهای فکری مورد قبول خود در سطح بین‌المللی است. این قابلیت‌ها یک کل واحد را تشکیل می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که وجود همه آنها برای رسیدن به موقعیت هژمونی ضروری است. به عبارت کوتاه، موقعیت هژمونی جهانی، موقعیت ابرقدرتی در سطح جهانی است. و شرط تداوم و استحکام آن بر پایه دواصل اساسی قرار دارد، اول آن که قدرت سلطه‌گر همچنان به تنهایی توانایی و اقتدار رهبری نظام سلطه را از نظر نظامی،



اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشته باشد، دوم اینکه بقیه اعضای جامعه جهانی تبعیت از چنین نظامی را پذیرا بوده و در مقابل خواسته‌های قدرت سلطه‌گر تمکین نمایند و در صورت بروز نافرمانی قدرت سلطه‌گر بتواند دولت متمرّد و نافرمان را تنبه نموده و او را سر جای خود بنشانند.

نظام سلطه در دیدگاه رهبر انقلاب اسلامی

اولین جرعه حرکت مستقل از نفوذ بیگانگان، نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) بود که در سالهای ۱۹۶۰م و ۱۹۶۱م و در اوج جنگ سرد و حاکمیت بلامعارض نظام دوقطبی شکل گرفت. امام خمینی (ره) با طرح این جمله معروف: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر و شوروی از هر دو بدتر، همه از هم پلیدتر» (صحیفه نور، ج ۱: ۱۰۵) یا این مطلب که «ما با کمونیسم بین‌الملل به همان اندازه در ستیزیم که با جهانخواران غرب به سرکردگی آمریکا» (صحیفه نور، ج ۱: ۱۹) اولین فریاد رسای خود را علیه نظام ظالمانه و سلطه‌گرانه جهانی بلند کرد و در حقیقت، نهضت اسلامی اولین حرکتی بود که با نادیده گرفتن تضادها و رقابت موجود میان قدرتهای بزرگ جهانی آن را تنها در جهت تقسیم غنائم دانسته و هیچکدام را به نفع ملتها تلقی نکرد. از نظر امام خمینی (ره)، «این انقلاب اسلامی یک انقلاب عادی نیست و متکی به هیچ یک از دو قطب شرق و غرب نمی‌باشد. از این جهت ویژگی‌های خاص خود را داشته و دارد و با پیمودن صراط مستقیم لاشرقیه و لاغربیه در تقابل هر دو قطب ایستاده است و از هیچ یک از قدرتهای افسانه‌ای نهراسیده است، که همین موجب پیروزی‌های معجزه‌آسایی گردید» (صحیفه نور، ج ۱۹: ۵)؛ از این رو انقلاب اسلامی و رهبری آن، نه تنها نظریات حاکم بر روابط بین‌الملل و نظام سلطه جهانی موجود را که نشئت گرفته از اندیشه‌هایی که حق را با زور می‌دانند مردود دانسته بلکه بر این اعتقاد و نظریه حرکت کرد که: «سلامت و صلح جهان بسته به انقراض مستکبرین است و تا این سلطه‌طلبان بی‌فرهنگ در زمین هستند، مستضعفین به ارث خود که خدای تعالی به آنها عنایت فرموده نمی‌رسند». «حکومت پابرهنگان حق است» (صحیفه نور، ج ۱۱: ۲۶۲)؛ از این رو با اعلام روز قدس، سراسر جهان آشکارا می‌فهمید که انقلاب ایران به‌آنچه در داخل کرده بسنده نمی‌کند و آشکارا موضع رهایی‌بخش خود را متوجه نجات مستضعفین عالم می‌نماید (حشمت‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۱). از نظر امام خمینی (ره) شعار «نه شرقی، نه غربی» یک شعار ابدی این انقلاب و ملاک عمل ابدی همه مسلمانان است تا ابد (حشمت‌زاده، ۱۳۸۷: ۶۴).



امام خمینی (ره) بی‌توجهی سران کشورهای اسلامی را به مقتضای قاعده «نفی سبیل» و اقداماتشان را به انعقاد قراردادهایی که زمینه‌ساز سلطه بیگانگان بر کشورهای اسلامی شود، خیانت خوانده و چنین خیانتی را باعث سلب صلاحیت آنان می‌داند: «اگر سران دولتهای اسلامی یا برخی از نمایندگان دو مجلس [شورا و سنا در دوران طاغوت] موجب نفوذ سیاسی یا اقتصادی بیگانگان بر مملکت اسلامی گردند، به گونه‌ای که از این نفوذ بر [لطمه خوردن به] اساس اسلام یا بر استقلال مملکت - گرچه در آینده - بیم و هراس رود، [این رئیس مملکت یا آن نماینده] خائن شمرده می‌شود. و فرضاً [اگر] متصدی شدن آن مقام برای او حق باشد، از مقامش - هر مقامی که باشد - معزول می‌گردد و بر امت اسلامی است که گرچه با مقاومت منفی، مانند ترک معاشرت و ترک معامله با وی و روگرداندن از او، به هر وجهی که ممکن باشد، او را مجازات نمایند و در اخراج او از تمام شئون سیاسی و محروم نمودنش از حقوق اجتماعی اهتمام ورزند» (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۶: ۳۲۸). امام در این خصوص می‌نویسند: «اگر روابط سیاسی دولت‌های اسلامی با بیگانگان، موجب استیلای آنان بر سرزمینها، جان یا مال مسلمانان شود یا موجب اسارت سیاسی مسلمانان گردد، بر سران دولت اسلامی حرام است که چنین روابط و مناسباتی داشته باشند و پیمانهایشان باطل است» (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۶: ۳۲۸).

اندیشه بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران درباره نفی سبیل و سلطه بیگانگان، فروغ ویژه‌ای دارد؛ چرا که ایشان با طرح نظریه حکومت اسلامی و مطرح ساختن مباحث عمیقی در این زمینه، فضای دیگری را در گستره فقه سیاسی گشود. ایشان در تحریرالوسیله می‌نویسند: «اگر در روابط بازرگانی دولتها یا بازرگانان، با برخی از دولتها یا تجار بیگانه، ترس بر بازار مسلمانان و زندگی اقتصادی آنان حاکم باشد، واجب است آن را ترک کنند و چنین تجارتی حرام می‌باشد. و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب (واجب) است که کالاها و نیز تجارت با آنان را طبق مقتضیات زمان تحریم کنند. بر امت اسلامی هم پیروی و تبعیت از آنان (واجب) است، همان‌گونه که بر همه آنان واجب است که در جهت قطع این روابط جدیت کنند» (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۶: ۳۳۰). ایشان در جای دیگر و در مقام بیان اینکه زمینه‌سازی برای سلطه و حاکمیت آمریکا حرام و خیانت به اسلام است، می‌فرمایند: در همه حال شعار ما قطع ایادی اجانب راست و چپ از کشور است... و هر کس در هر مقامی و به هر صورتی، اجازه دخالت اجانب را در وطن عزیز ما چه با صراحت و چه به وسیله طرحهایی که لازمه‌اش ادامه تسلط اجنبی یا ایجاد تسلط تازه‌ای باشد، خائن به اسلام و کشور است (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۶: ۷۲۵).



مقام معظم رهبری نیز در بیان ابعاد و ماهیت نظام سلطه بر این اعتقادند که معنای نظام سلطه یعنی اینکه کشورها، ملتها و دولتها یا باید سلطه‌گر باشند، یا سلطه‌پذیر (بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۴/۸/۱۰). نظام سلطه، یعنی این که کسی در دنیا به اتکای سرنیزه و زور، قلدری کند و شرم نکند و دیگران هم قلدری او را تحمل کنند (بیانات در دیدار روحانیون، مسئولان و گروهی از اقشار مختلف مردم، ۱۳۶۸/۱۰/۶). در جهان، سیاست مورد قبول و تمایل قدرتهای بزرگ، سیاست نظام سلطه است؛ یعنی تقسیم دنیا به سلطه‌گر و سلطه‌کش! (بیانات در دیدار «اربرت موگابه» رئیس‌جمهور زیمبابوه، ۱۳۷۸/۲/۱۸). امروز مظهر نظام سلطه، آمریکا است. هر سیئه‌ای که در دنیا بر اساس نظام سلطه به وجود آید، حتماً بخشی از گناه آن به گردن آمریکاست. معنای نظام سلطه آن است که اگر رژیم آمریکا برای خود در نقطه‌ای از دنیا منافی فرض کرد، حق دارد در آن نقطه، حضور قدرتمندانه نظامی پیدا کند و هر کسی را که با منافعش مخالفت کند، بگوید... این قانون جنگل و نظامی غیرانسانی برخلاف فطرت انسان است. تنها کسانی از نظر سلطه‌گر مورد قبولند که سلطه‌پذیر باشند. اگر دولتی نفت، منابع، امنیت، اقتصاد، روابط خارجی و سیاستهای گوناگون کشور خود را در اختیار سلطه‌گر گذاشت و از او نظر خواست و مطیع او بود، برای سلطه‌گر خوشایند است و آن کشور را قبول دارد. برایش فرقی نمی‌کند که این دولت، دولت ظالم است یا عادل؛ حقوق بشر دارد یا ندارد؛ در آن کشور دموکراسی هست یا نیست؛ اسم پارلمان به گوش آن ملت رسیده یا نرسیده است (بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۷۴/۸/۱۰، (محمدی، ۱۳۸۹: فصل دوم). عزیزان من! امروز دنیا، دنیای عجیبی است. اینکه می‌گویند «حکومت جنگل»، اینکه می‌گویند «حکومت قلدرانه و خودکامانه»، توصیفی از وضع دنیای امروز است. دنیای امروز، دنیای حاکمیت زور و تزویر است و در سطح بین‌المللی، دنیای کسانی است که برای ارزشهای انسانی، هیچ اعتنایی قائل نیستند، که شما نمونه‌هایش را می‌بینید. در چنین دنیایی، یک ملت اگر بخواهد چشم به بیرون از مرزهای خود داشته باشد، امیدی به بیگانگان داشته باشد، اتکایی به قدرتهای بین‌المللی داشته باشد، مثل گوشت قربانی، تکه پاره خواهد شد و هر قسمتش در اختیار ستمگر خونخواره‌ای قرار خواهد گرفت (بیانات در اجتماع مردم آبادان، ۱۳۷۵/۱۲/۱۹). این قدرتی که ابرقدرتها برای خودشان درست کرده بودند، معلوم شد که افسانه است. البته ما می‌دانستیم. این حقیقت جاری بر زبان امام بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیه) که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» (صحیفه امام، ج ۱۰: ۵۱۶) یک بار دیگر آشکار شد. این هم یک نکته است که مورد توجه مردم دنیا قرار گرفت و باید حقیقتاً این نکته



را فهمید و روی آن درست تکیه کرد. قدرتهای درجه یک عالم، با یکدیگر جمع شدند؛ اما کاری که خیال می‌کردند می‌توانند انجام بدهند، نخواهند توانست انجام دهند (بیانات در دیدار مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۹/۱۱/۴). ابرقدرتها وانمود کرده بودند که اراده آنها تخلف‌ناپذیر است. یک بار در انقلاب ما، یک بار در طول هشت سال جنگ تحمیلی و بارها در حوادث گوناگون... به وضوح معلوم شد که این ادعا پوچ است. ابرقدرتها، با تشر و هیبت و ابهت ابرقدرتی، کارشان را پیش می‌برند و الا از لحاظ قدرت محسوس و ملموس، اگر ملتی بخواهد و اراده کند، می‌تواند آنها را ناکام نماید (بیانات در دیدار مهمانان خارجی در مراسم دهه فجر، ۱۳۶۹/۱۱/۱۷)، (محمدی، ۱۳۸۹: فصل دوم). این که امام فرمودند: «آمریکا هم زائل خواهد شد»، زوال هر قدرتی یک طوری است. زوال قدرتی مثل آمریکا به این است که شما امروز مقدمات آن را دارید مشاهده می‌کنید (بیانات در دیدار ستاد بزرگداشت سالگرد امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳/۲/۳۰). امروز آمریکا به‌رغم قدرت روزافزون نظامی و مالی خود، در حوض شکست سیاسی است و در دنیا منزوی است. هیچ وقت نفرت از آمریکا مثل امروز در دنیا نبوده است. شرق و غرب هم ندارد، آسیا و اروپا و آفریقا هم ندارد؛ همه جا این‌طور است. این را خود آمریکایی‌ها اعتراف می‌کنند و این حرف من نیست. آنها خودشان اعتراف می‌کنند که نمی‌شود با زور بر دنیا سلطه پیدا کرد. «برژینسکی» کتابی دارد به نام «رهبری جهانی یا سلطه بر جهان»؛ او در این کتاب نوشته است که سلطه با زور و با اقتدار بر جهان برای آمریکا، مساوی است با انزوای روزافزون آمریکا در دنیا. راست هم می‌گوید؛ روز به روز منزوی‌تر خواهد شد و همین انزوا آن سلطه را هم نابود می‌کند (بیانات در دیدار وزیر و مسئولان وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲/۵/۲۵). آن چیزی که به نتیجه و پیروزی خواهد رسید، راه ماست؛ نه راه آمریکا. قلدری آمریکا شکسته خواهد شد. شاخ و دندان این حیوان وحشی و بی‌ملاحظه که هیچ چیز را در مقابل خود به حساب نمی‌آورد، در هم خواهد شکست. (بیانات در دیدار روحانیون و مسئولان، ۱۳۶۸/۱۰/۶)، (محمدی، ۱۳۸۹: فصل هشتم).

لازم به ذکر است که یکی از قواعد فقهی ثانویه مشهور نزد فقیهان مسلمان، قاعده «نفی سبیل و سلطه کافران بر مسلمانان» است، که گاهی از آن به قاعده نفی سلطه نیز یاد می‌کنند. سبیل در لغت به معنای راه و حجت و از نظر فقهی مراد از نفی سبیل این است که خداوند متعال حکمی قرار نداده که بر اثر آن، برای کفار، برتری بر مسلمانان ثابت کند. قاعده فقهی «نفی سبیل» از نص قرآن اتخاذ شده است: «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء: ۱۴۱). مفهوم آیه



این است که مؤمنان باید از برقراری روابطی که موجب سلطه کافران بر آنها می‌شود اجتناب کنند؛ از این رو خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ‌گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته است و هرگونه راه تسلط بر مسلمانان را بر آنها بسته است؛ به این ترتیب، کافران در هیچ زمینه‌ای شرعاً نمی‌توانند بر مسلمانان مسلط شوند (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۲۶).

قاعده «نفی سبیل» در روابط خارجی اسلام و مسلمانان - به اصطلاح - «حق و تو» دارد. اگر یک قرارداد سیاسی و اقتصادی و مقوله نظامی (برای مثال، توافقنامه‌های نظامی که منجر به تأسیس پایگاه نظامی کشور دارالکفر در دارالاسلام می‌گردد) و حتی فرهنگی به عنوان مقدمه و زمینه تسلط کفار بر مسلمانان تلقی شود، قاعده «نفی سبیل» آن قرارداد و مقوله را باطل می‌سازد (شکوری، ۱۳۷۷: ۳۲۷-۳۲۶)؛ بنابراین یکی از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام که بر تمام روابط خارجی و بین‌المللی اسلام در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت دارد و همه روابط مسلمانان باید براساس آن برنامه‌ریزی شود، اصل مهم و اساسی «نفی سلطه» یا قاعده «نفی سبیل» است. در صورت عملی شدن این اصل و قاعده فقهی، کفار و بیگانگان کوچک‌ترین راه نفوذ و تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مسلمانان نخواهند داشت.

قرآن کریم نیز در عین حال که روابط مسلمانان با پیروان ادیان توحیدی و نیز کافران را امضا می‌کند اما نه سلطه‌پذیری مسلمانان را امضا می‌کند و نه سلطه‌گری غیرمسلمانان را و نامسلمانان بر مسلمانان سلطه و راه نفوذ ندارند؛ نه راه نفوذ علمی که با احتجاج بتوانند اسلام را دین باطل معرفی کنند و نه راه تشریحی دارند که بتوانند بر مسلمانان حکومت کنند. هم سلطه تشریحی کافران نفی شده و هم سلطه فرهنگی آنان و به همان معیاری که اسلام اجازه نمی‌دهد کسی ظلم کند، اجازه نمی‌دهد کسی ظلم پذیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۷۶). در فرهنگ متعالی قرآن ظلم کردن و ظلم‌پذیری مذموم می‌باشد و به پرهیز از هر دو فرمان داده شده است: «لَا تَظْلِمُونَ و لَا تُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۷۹). نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌کشید؛^۱ از دیدگاه قرآن کریم وقتی به ملت و جامعه‌ای خیر یا شری می‌رسد که افراد آن جامعه، خود خواهان آن نعمت و سعادت یا شر و ضلالت باشند: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (عد: ۱۱).

۱. این موضوع در فرهنگ ادبی ایران زمین از طرف حماسه‌سرای بزرگ پارس (فردوسی) این‌طور بیان شده است: «میازار موری که دانه کش است...»

حق تعیین سرنوشت و سلطه بیگانه

اصل تعیین سرنوشت، به عنوان یکی از اصول پایه حقوق بین‌الملل معاصر، در ماده ۱ منشور و در زمره اهداف و مقاصد ملل متحد ذکر شده است. منشور از حق تعیین سرنوشت، به عنوان یکی از مبانی و پایه‌های روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها و ملت‌ها یاد کرده است. با این حال اصل مزبور فاقد آن استحکامی است که اصول دیگری همچون اصل عدم توسل به زور یا اصل برابری حاکمیت‌ها یا اصل عدم مداخله از آن برخوردارند. حق تعیین سرنوشت به‌ویژه از زمان تدوین میثاقین بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و همچنین حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، تعریف شد. تا مدت‌ها بحث بر سر این بود که «Self» در عبارت «Self-Determination» به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ پاسخها محدود بود: مردم مستعمرات، مردم سرزمینهای تحت سلطه بیگانه و گروه‌های نژادی تحت سلطه رژیم نژادپرست. ماده یک میثاق سیاسی و مدنی بسیاری از صاحب‌نظران را به این سمت هدایت کرد که نه تنها حق تعیین سرنوشت، اساسی‌ترین حق در مجموعه حقوق بشر است بلکه مبنایی است که اعمال صحیح سایر حقوق نیز به آن بستگی دارد. فقط در پرتو اعمال این حقوق و آزادی‌هاست که می‌توان گفت کل مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند (خرازیان، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها که به معنای «حق ملت‌ها در انتخاب ساختار حکومتی و نهادهای حقوقی و سیاسی خود در جامعه بین‌المللی می‌باشد» (Bledsoe, 1987: 54) از مبنایی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل است که بسیاری اصول دیگر از آن ریشه می‌گیرند (اکبری، ۱۳۷۸: ۲۴۸). بنیان این اصل، همان چیزی است که در بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است». همچنان که در بند ۱ ماده ۱ در هر دو میثاق بین‌المللی راجع به حقوق بشر که در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسیده، مقرر شده است: «همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. به حسب این حق، آنها می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه توسعه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را تعقیب کنند» (Brownlie, 1995: 47). «برآورد نظرات عنوان شده، قطعنامه‌های ارکان مختلف سازمانهای تخصصی و خود ملل متحد، گزارشات و تفسیرها و... نشان می‌دهد که تلقی عمومی در سیستم ملل متحد مبتنی بر این نکته است که تحقق و رعایت حق تعیین سرنوشت مردم



به تشبیت روابط دوستانه، همکاری میان دولت‌ها و ملت‌ها، تقویت صلح و تفاهم بین‌المللی کمک می‌کند»^۱.

در حال حاضر، براساس آنچه در ملل متحد مورد قبول است، حق تعیین سرنوشت داخلی که انتخابات، نمود و وجه بارز آن تلقی می‌شود، تنها لازمه اعمال سایر حقوق و آزادی‌های اساسی فرد نیست، این حق به معنای آن است که مردم در یک کشور مستقل حاکمه آزادانه قانون‌گذاران و رهبران سیاسی‌شان را فارغ و آزاد از هرگونه دخالت و نفوذ مقامات داخلی، انتخاب کنند. حق تعیین سرنوشت، پیش‌شرط اعمال سایر حقوق مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و در عین حال، بهترین تجلی کل حقوق است که در این میثاق آمده است (قاردی، ۱۳۸۸: ۵-۴).

جوهره اصل تعیین سرنوشت نیاز به «توجه به خواست مردم» دارد که به «طور آزادانه و در هر زمانی که سرنوشت مردم مطرح است بیان شود» (ICJ Reports, 1975, para: 58-59) این اصل یک استاندارد کلی و بنیادین را مقرر می‌دارد: حکومت‌ها نباید درباره زندگی مردم و آینده‌شان تصمیم بگیرند. مردم باید قادر باشند که خواسته‌های خود را در مورد شرایطشان بیان دارند. لکن اصل کلی تعیین سرنوشت نه موضوع، نه حوزه، نه روش و نه ابزار اعمال این اصل یا خارجی و داخلی بودن ابعاد آن را مشخص نمی‌کند. این قواعد حقوقی هستند که در این زمینه‌ها اصل کلی را تدقیق می‌کنند. اصل کلی تعیین سرنوشت مشخص می‌کند که روش اعمال حق تعیین سرنوشت «بیان آزادانه و واقعی خواست و تمایلات مردم هر سرزمین است» چه در تعیین سرنوشت خارجی و چه داخلی. این اصل استاندارد کلی برای تفسیر است و در جایی که قواعد عرفی مبهم یا نامشخص است، به روشن شدن دامنه آنها کمک می‌کند.

با این وصف، یکی از ابعاد حق تعیین سرنوشت بر طبق رویه دولتی و قطعنامه‌های ملل متحد، این است که حق تعیین سرنوشت، نه تنها متعلق به مردم مستعمرات است بلکه در مورد مردم سرزمینهای اشغالی نیز اعمال می‌شود. مفهوم سلطه بیگانه^۲ در بند ۱ اعلامیه اعطای استقلال گنجانده شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده است که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در راستای ترویج صلح و همکاری جهانی می‌باشد» (A/Res/1514(XV), 14 Dec. 1960, para. 1). ماده ۱ میثاقین نیز به

1. See: (CCPR General Comment, no. 12. the Right to, Self-Determination of Peoples (Art. 1) :84/03/13

2. Alien Domination



طور ضمنی این مسئله را عنوان می‌کند اما اشاره مستقیم به عبارت اشغال خارجی یا سلطه بیگانه در آن نشده است. در نهایت اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ به چند وضعیت اشاره می‌کند که در بردارنده حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است که یکی از آن چند وضعیت، مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه است (A/Res/2625(XXV), 24 Oct. 1970, Annex).

بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی نشان می‌دهد که عبارت سلطه یا انقیاد بیگانه^۱ شامل وضعیتهایی است که در آن «یک قدرت با توسل به زور به مردم یک سرزمین خارجی سلطه پیدا می‌کند»، یعنی باید یک قدرت بیگانه مداخله نظامی انجام داده یا در صورت وجود مخاصمه، طرف متخاصم اقدام به اشغال نظامی کند. رویه ملل متحد و اعضای آن در سالهای متعاقب تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، نشان می‌دهد که اکثریت عظیمی از دولتها همچنان از توسعه مفهوم سلطه و غلبه بیگانه به اشکال استثمار اقتصادی و استعمارنو خودداری می‌کنند. به همین خاطر قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد مسائل اقتصادی، مداخله اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت خوانده‌اند (A/Res/3281(XXIV), 1974. A/Res/1971/38. 1983). «اقدام به مداخله و اشغال نظامی خارجی یا تهدید به آن» و «مداخله نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی خارجی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولتها توافق کرده‌اند که واژه و مفهوم «سلطه بیگانه» به «مداخله به وسیله توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود. اما نهضت اصیل بیداری اسلامی که بیان روایت دیگری از حق تعیین سرنوشت، یعنی نفی سلطه بیگانگان و دولتهای فاسد و وابسته به آن است را می‌توان اقدامی تحول آفرین در حوزه مطالعات منطقه‌ای و نظریه‌های روابط بین‌الملل دانست.

ماهیت و ابعاد بیداری اسلامی

مقطع زمانی قرن دهم تا یازدهم هجری را باید مقطعی بشماریم که تمدن اسلامی از اوج و اعتلای خود فاصله می‌گیرد و به تدریج، از آن پس شعله‌های تمدن اسلامی رو به کاستی می‌گذارد تا حدی که در قرن دوازدهم و سیزدهم به مسیر افول می‌افتد. این هبوط مدنیت در جهان اسلام از یک طرف آنها را گرفتار رکود، فقر و فلاکت، جهل و جمود، ظلم و استبداد و عقب‌ماندگی کرده و از سوی دیگر، این کشورهای اسلامی را در معرض هجوم غرب و تمدن و فرهنگ جدید غربی قرار داد؛



تمدنی که با دو ابزار دانش، صنعت و فناوری جدید و ابزار سیاسی استعمارگری و غارتگری متوجه جهان اسلام شده بود (نجاتی ارانی، ۱۳۹۱: ۲۶۷). در واکنش به این عقب‌افتادگی مسلمانان و رهانیدن آنها از ظلم و سلطه استعماری غربی، سه نگاه به صورت پیاپی در کشورهای اسلامی پیدا شد:

۱- غرب‌گرایی: این جریان با مشاهده چهره علمی و تفکر و فناوری غرب، تمدن غربی را پذیرفته و بدون اینکه قائل به تفکیک میان علم و دانش و ابعاد استعماری و استثمارگری تمدن غربی باشد، پیروی از آن را تجویز می‌کند. از نظر این جریان، غرب دشمن نیست و باید به سمت آن حرکت کرد و مسیر آنها در رسیدن به تمدن و شکوفایی را طی کرد. نویسندگان و روشنفکرانی همچون طهطاوی، شبلی شمیم و طه حسین در میان اعراب و افرادی همچون ملکم خان و تقی‌زاده در ایران و سید احمدخان در هند، نمونه‌هایی از سردمداران این جریان در میان کشورهای اسلامی بودند. از مشخصه‌های اصلی این جریان تقلید همه‌جانبه از فرهنگ و تمدن غربی، اخذ و اقتباس از آن بدون هیچ نوع معیار، ملاک و ضابطه خاص، خودباختگی و بی‌هویتی در برابر غرب، تفکیک دین از سیاست، لیبرالیسم و خلاصه تفاهم با غرب و تسلیم در برابر آن می‌باشد (موثقی، ۱۳۷۵: ۲۹۰).

۲- ملی‌گرایی: دغدغه‌های سیاسی اعراب در قرن نوزدهم، همراه با احساس سرخوردگی و همچنین ضعف فرهنگی در برابر غرب، در نهایت به تلاش برای قبول الگوهای ملی‌گرایی غربی منجر شد. ملی‌گرایی که به فروپاشی امپراطوری عثمانی کمک کرد و نقش مهمی در استقلال کشورهای عربی بازی کرد (نصر، ۱۳۸۳: ۱۹۷). ناسیونالیسم عربی تقریباً همزمان با ناسیونالیسم ترکی و ایرانی پدید آمد. طرفداران این جریان نه فقط آداب و رسوم و تشریفات غربی را از طریق این سه ناسیونالیسم رواج دادند بلکه مقاصد سیاسی خود را در پس سپر ناسیونالیسم پیش بردند. مشخصه‌های اصلی دیدگاه ناسیونالیسم نسبت به مسائل اجتماعی - سیاسی و پدیده‌های جدید نیز در پیوند با تفکر جدید غربی، عمدتاً مشابه با مشخصه‌ها و دیدگاه‌های جریان طرفدار تمدن غربی است؛ منتها بیشتر در ابعاد فکری و فرهنگی که از جمله آنها تفکیک دین از سیاست و حاکمیت ملی و ملت و وطن به جای دین است که مهم‌ترین جهت‌گیری فکری - فرهنگی و در عین حال سیاسی آن می‌باشد (موثقی، ۱۳۷۵: ۲۹۱). ناسیونالیسم و ملی‌گرایی با مطرح شدن کشوری جعلی به نام اسرائیل و از دست رفتن فلسطین، جان تازه‌ای گرفت و در دهه ۱۹۵۰ به رهبری جمال عبدالناصر که می‌خواست با این حربه، ضعف کشورهای عربی را در



برابر اسرائیل جبران کند، به اوج خود رسید. هر چند شکست جنبش ناصری در برابر غرب و اسرائیل تا حدودی گرایش به ناسیونالیسم را در میان کشورهای از عربی رونق انداخت اما ظهور انقلاب اسلامی به رهبری شخصیتی مذهبی که ریشه در تفکر و تمدن اسلامی داشت، توجه و نظر اندیشمندان و حتی توده‌های مردمی در کشورهای اسلامی را به خود جلب کرد؛ به گونه‌ای که دیگر گرایشات فکری و فرهنگی در جهان اسلام را تحت تأثیر خود قرار داد.

۳- اسلام‌گرایی: این جریان، ناکامی‌های جامعه اسلامی را ناشی از سرسپردگی به استعمار یا شیفتگی به ارزشهای بیگانه و سرانجام خودباختگی سردمداران کشورهای اسلامی می‌داند. اسلام‌گرایان به سه شیوه عمده از ماهیت گفتمانی اسلام سخن می‌گویند؛ آنها اسلام را به عنوان دین(اعتقاد)، دنیا (شیوه کامل زندگی) و دولت (یک نظم سیاسی) تعریف می‌کنند(سعید، ۱۳۷۹: ۵۵). این جریان که تأکید خاصی بر احیاء و بیداری اسلامی در میان امت اسلامی دارد، هر چند از حدود یک قرن قبل توسط اندیشمندانی همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و دیگر متفکران جهان اسلام مطرح شد اما با پیروزی انقلاب اسلامی معنا و مفهوم جدیدی پیدا کرد و از مرحله نظر به مرحله عمل و واقعیت رسید. این پیروزی به همه مسلمانان جهان اثبات کرد که بازگشت به اسلام تنها یک تخیل نبوده و می‌تواند جامعه عمل بر تن کند(محمدی، ۱۳۸۵: ۵۱۸). با پیروزی انقلاب اسلامی بر پایه ارزشها و معیارهای اسلامی برای اولین بار در تاریخ مدرن گفتمان بیداری اسلامی مبتنی بر اسلام سیاسی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مطرح شد که خواهان تصاحب قدرت سیاسی می‌باشد. گفتمان اسلام سیاسی، دریچه‌ای جدید به روی اندیشمندان و صاحب‌نظران سیاست باز نمود که نه تنها دین اسلام می‌تواند سیاسی باشد بلکه حرفهای جدید و تازه‌ای برای ارائه به جهان مدرن خواهد داشت که با گفتمانهای موجود در تضاد و تعارض است (محمدی، ۱۳۸۵: ۵۱۰). این جریان اسلام‌گرایی و اسلام‌خواهی که ریشه در مبانی معرفتی اسلام داشته و از تاریخ اسلام در یک قرن اخیر نیز تغذیه می‌شد، توانست جنبشی عمومی و سراسری در جهان اسلام ایجاد کند که امروزه به بیداری اسلامی معروف شده است.

بیداری اسلامی، اصطلاحی است که برای بیان جنبشی مبتنی بر آگاهی(نسبت به اصول رهایی‌بخش اسلام)، عمل سیاسی(اقدام برای تغییر شرایط اجتماعی و سیاسی موجود برای نیل به وضعیت بهتر) و بر بنیاد اسلام‌خواهی شکل گرفته و هدف از آن، استقرار نوعی نظام سیاسی است که در مقام نخست در تعارض با



الگوی اسلامی مملکت‌داری نبوده و در مقام دوم، برآمده از مبانی و مبادی معرفتی اصیل دینی باشد (افتخاری، ۱۳۹۱: ۲۹). بیداری اسلامی گزاره‌ای است که هم در سطح تئوریک و هم در ابعاد عملی و پراتیک بر «نهضت فراگیر برای بسط ایدئولوژی توحیدی» و پی‌ریزی حکومت اسلامی تأکید دارد. در این چارچوب نظری، بیداری اسلامی کنشی آگاهانه برای تأسیس یک نظم سیاسی جدید بر اساس سامان دادن به یک «معرفت سیاسی جدید» است. این امر جدید، ویژگی‌های خاص خود را دارد و اطلاق گزاره جدید به آن، شامل این تلقی که معرفت‌های پیشینی کنار گذاشته شوند، نیست بلکه به معنای آن است که ظرفیت مغفول مانده و گاه فراموش شده سنت و معارف اسلامی در جوامع اسلامی احیا و بازتعریف و از این نظر، به سامان دادن تجدیدی اصیل و مبتنی بر نظم عقیدتی اسلام اقدام شود (نوروزی، ۱۳۹۱: ۴). بر همین اساس است که رهبر جمهوری اسلامی ایران معتقد است که «در بیداری اسلامی موج عظیمی پدیدار شده است که حکومت‌های موجود عربی توان مهار آن را از دست داده‌اند. بر این اساس، حکومت‌های موجود در حال فرو ریختن هستند و سامان سیاسی جدیدی در حال شکل‌گیری است که چهره منطقه را دگرگون خواهد کرد. از نظر ایشان، برخلاف دموکراسی غربی که یک پروژه است، بیداری اسلامی یک پروژه است که به تدریج همه ارکان و بلاد اسلامی را فرا خواهد گرفت» (نجفی، ۱۳۹۱: ۵).

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بیداری اسلامی را نوعی خیزش تاریخ‌ساز می‌داند که در نهایت به پیروزی امت اسلامی در برابر استکبار غربی می‌انجامد. ایشان بیان می‌دارند: «این نوعی خیزش تاریخ‌ساز است؛ تاریخی که حتماً ذلت و خواری جهان اسلام به پایان می‌رسد و امت بزرگ اسلامی استعدادها و پتانسیل‌های واقعی خود را درخواهد یافت و با تکیه بر آنها، جهان آینده و مناسبات آن را دوباره تعریف و تعیین خواهد بخشید... ما در دنیا یک میلیارد و نیم جمعیت مسلمان داریم، در حساس‌ترین نقاط دنیا از لحاظ سوق الجیشی، از لحاظ امکانات طبیعی و منابع زیرزمینی قرار گرفته‌ایم اما دیگران بر ما حکومت می‌کنند، دیگران سرنوشت ما را معین می‌کنند، نفت ما را دیگران تکلیفش را معین می‌کنند، دیگران برای حکومت‌های ما تعیین تکلیف می‌کنند، این وضعیت باید دگرگون شود و بلاشک دگرگون خواهد شد؛ که امروز نشانه‌های آن دیده می‌شود، این همان بیداری اسلامی است. این بیداری اسلامی که با یک حادثه فوق‌العاده بزرگ و تعیین‌کننده، یعنی

۱. برای اطلاع بیشتر رک: سخنرانی رهبر انقلاب در دیدار با مسئولان نظام در میلاد پیامبر اکرم (ص)



حضور مردم در صحنه مبارزه با استکبار و استبداد همراه بود، می‌تواند برای مدتهای طولانی، مسیر تاریخ امت اسلام و مسیر این منطقه را تعیین کند (محبوب، ۱۳۹۱: ۱۵). بر همین مبنا آنچه در کشورهای مصر، تونس و برخی کشورهای اسلامی دیگر اتفاق افتاده است، معنایش این است که تاریخ این منطقه ورق خورده و فصل جدیدی شروع شده^۱ و زمان پایان دوران سلطه قدرتمندان و افول تدریجی قدرت آنها فرا رسیده است.^۲ دنیا در یک پیچ تاریخی است که ملت ما، ملتهای مسلمان، امت عظیم اسلامی، می‌توانند نقش مهمی ایفا کنند.^۳ بر همین اساس، رهبر انقلاب ایران معتقد است: «شکی نیست که بر اساس حقایقی که خدای متعال تقدیر کرده است، خاورمیانه جدیدی شکل خواهد گرفت که همان خاورمیانه اسلامی است.^۴ خاورمیانه‌ای که در نهایت به شکل‌گیری نوعی منطقه‌گرایی و خاص‌گرایی جدید در منطقه منجر خواهد شد، منطقه‌گرایی که بر اساس فرهنگ اسلامی استوار است (غفاری، ۱۳۹۱: ۱۲۷). افقی که آیت‌الله خامنه‌ای برای این بیداری اسلامی تصویر می‌کنند، رسیدن به مرز قدرت بزرگ جهانی است. ایشان در این زمینه بیان می‌دارند: «مسلمانان برای اینکه بتوانند مسائل خود را به طور جدی با جهان‌خواران حل کنند، باید خود را به مرز قدرت بزرگ جهانی برسانند؛ و این جز از مسیر بیداری اسلامی و با همکاری و همدلی و اتحاد کشورهای اسلامی به دست نخواهد آمد... تا چنگ و دندان قدرتهای خونخوار و وحشی غرب شکسته نشود، همیشه چنین خطرهایی برای کشورهای اسلامی متصور است و نجات آن جز با تشکیل قطب قدرتمند جهان اسلام میسر نیست».^۵

براین اساس، می‌توان برخی از مهم‌ترین شاخصه‌های بیداری اسلامی را به شرح زیر بیان نمود:

۱- اسلامی و مردمی بودن: بیداری اسلامی، چه زمانی که پاسخ به بحران خلافت جهان اسلام بود و چه زمانی که به دنبال استعمارزدایی از سرزمینهای اسلامی بود و چه اکنون که به دنبال سامان سیاسی است، همواره در پی یک رشته اهداف مشترک بوده است که ظهور و بروز اسلام در عرصه اجتماعی مهم‌ترین ویژگی آن بوده است (مرادی، ۱۳۹۱: ۸۴). ظهور انقلاب اسلامی با گرایش اسلام سیاسی باعث تبدیل شدن عصر «پایان دین» به عصر «پایان اندیشه پایان دین» گردید؛

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر انقلاب در جمع مسئولان نظام در عید میث ۱۳۹۰

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: بیانات رهبر انقلاب در دیدار همافران نیروی هوایی ۱۳۸۹/۱۱/۱۹

۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر انقلاب در جمع مردم کرمانشاه ۱۳۹۰

۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر انقلاب در تاریخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۸

۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر انقلاب در تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۴



به گونه‌ای که این گفتمان اسلام سیاسی، سایر گفتمانهای پان عربیسم، استبداد داخلی و سکولاریسمی که در جهان عرب و اسلام بود را با چالش جدی روبرو کرد. این گفتمان هویت خود را در اسلام‌خواهی، دموکراسی‌خواهی و استقلال جستجو می‌کند (مرادی، ۱۳۹۱: ۹۲)؛ بنابراین گفتمان بیداری اسلامی یک منظومه معنایی وسیع است که تلاش می‌کند ارزشهای عمیق اسلامی، مفاهیم و خواسته‌های مردمی را در یک چارچوب منسجم معنایی گرد هم آورده و با تکیه بر دال مرکزی اسلام سیاسی، بقیه عناصر بیداری اسلامی را تعریف و معنا ببخشد (مرادی، ۱۳۹۱: ۹۵). بر اساس همین بینش فکری - سیاسی است که رهبر ایران سه ویژگی «اسلامی بودن»، «مردمی بودن» و «ماهیت ضد استکباری و ضد آمریکایی داشتن» را سه ویژگی اصلی بیداری اسلامی بیان می‌کند.^۱ ایشان در سال ۱۳۸۴ در دیدار با کارگزاران نظام اظهار می‌دارند: «در بیداری اسلامی جهان اسلام کسی نمی‌تواند تردید کند. امروز مسلمانان عالم در همه نقاط جهان احساس گرایش به اسلام و احساس بازبایی هویت اسلامی خودشان را می‌کنند. امروز مردم و روشنفکران دنیای اسلام، دلزده از سوسیالیسم و مکاتب غربی، به سمت اسلام گرایش پیدا کرده‌اند و راه علاج دردهای بشریت را از اسلام می‌طلبند و استفتا می‌کنند».^۲ بر همین مبناست که مشاور ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور سابق آمریکا بیان می‌کند: «قدرت اسلام برترین قدرت قرن ۲۱ خواهد بود» (اسماعیل زاده، ۱۳۹۱: ۴۵۱). بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی هر چند تحت تأثیر عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی بین‌المللی قرار دارد؛ اما اصلی‌ترین و جدی‌ترین مؤلفه آن حضور مردم با گرایش‌های اسلامی در این جنبش مهم می‌باشد (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

۲- استکبارستیزی و مخالفت با رژیم اشغالگر قدس: مخالفت با سلطه استکبار، به‌ویژه مخالفت با سیاستهای مستعمرانه آمریکا و رژیم صهیونیستی، بخش قابل توجهی از جنبشهای اسلامی که در سده اخیر در کشورهای اسلامی و در واکنش به فرایند استعمار و اشغالگری شکل گرفته‌اند، می‌باشد. جنبشهایی مانند جنبش اخوان المسلمین مصر توسط حسن البنا در سال ۱۹۲۸، جنبش اسلامی سوریه (شاخه اخوان المسلمین) توسط مصطفی سباعی؛ جمعیت الشباب الاسلامی مراکش در سال ۱۹۷۱، گروه‌های القیام و الدعوة در الجزایر در دهه ۷۰ و همچنین جبهه نجات اسلامی که در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد و در همه نقاط الجزایر شعبه داشت (صوفی نیارکی، ۱۳۹۱: ۲۱۰).

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر معظم انقلاب در تاریخ ۱۳۹۰/۳/۱۵
۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۸۴/۶/۱۱



اگرچه اغلب اقدام جمعی این جنبشها در برابر دولتهای بومی تحت حمایت دول استعماری نمود عینی می‌یافت اما در موارد بسیاری نیز به مواجهه مستقیم و حتی مسلحانه در برابر سلطه نیروهای خارجی غیرمسلمان منجر می‌شد. به خاطر روحیه اسلامی بودن و ضداستکباری بیداری اسلامی است که بعضی از نظریه‌پردازان معروف، نظیر فهمی الهویدی، راشد الغنوشی، برنارد لوئیس و... (مشتاقی، ۱۳۹۱: ۳۱۵ و ۳۱۶) این انقلاب عظیم در جهان اسلام را تحت تأثیر بسیار جدی انقلاب اسلامی می‌دانند. رهبر انقلاب ایران درباره بیداری اسلامی معتقد است که این بیداری تقابل بین اسلام و دنیای غرب را تا عمیق‌ترین لایه‌های منازعه خواهد کشاند (نجفی، ۱۳۹۱: ۱۶) که می‌تواند با روی کارآمدن احتمالی دولتهای اسلام‌گرا، معادلات منطقه را در خلاف جهت منافع غرب و رژیم صهیونیستی به شدت دستخوش دگرگونی سازد (سعیدی، ۱۳۹۱: ۶۸). مخالفت جدی مردم با آمریکا و رژیم اشغالگر قدس در مناسبتهای مختلف در کشورهای اسلامی که درگیر انقلاب شده‌اند، به خوبی نشان‌دهنده ضدیت این انقلابها با آمریکا و رژیم اشغالگر قدس می‌باشد. در یک نظرسنجی، مردم مصر نظرات ضداسرائیلی و ضدآمریکایی خود را اینگونه بیان کرده‌اند: ۷۹ درصد رژیم صهیونیستی را دشمن اصلی خود می‌دانند؛ ۶۱ درصد خواستار لغو قرارداد صلح با رژیم صهیونیستی هستند؛ ۶۹ درصد نگاهی منفی به آمریکا داشته‌اند (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۹۰). همچنین بر اساس نظرسنجی دانشگاه مریلند در سال ۲۰۱۱ حدود ۷۱ درصد افکار عمومی جهان عرب، رژیم صهیونیستی را دشمن اصلی خود می‌دانند (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۸۱) این ضدیت را روزنامه‌های عرب‌زبان تشرین، لوموند فرانسه، جروزالم پست رژیم صهیونیستی به خوبی بیان می‌دارند (نورانی، ۱۳۹۱: ۱۹۱). این مسائل در کنار اشغال سفارت اسرائیل در مصر و کشته شدن سفیر آمریکا در لیبی، به خوبی ضدیت این انقلابها با سیاستهای استعماری و ظالمانه آمریکا و اشغالگری رژیم صهیونیستی را نشان می‌دهد.

۳- مخالفت با سکولاریسم: سکولاریسم در جهان اسلام معلول چند علت بوده است: توسعه هنجارهای جهانی لیبرال دموکراسی (جهانی‌سازی ارزشهای غربی در جهان اسلام)؛ حمایت حکومت‌های اقتدارگرای عرب از این ایده؛ استقبال نواندیشان دینی مانند الجابری، الشماوی و... که الجابری معتقد است این مقتضای شرایط نوین جهان اسلام است. الشماوی نیز اعتقاد دارد که می‌شود عرفی‌گرایی را مبتنی بر مبادی دینی فهم کرد و اجباری در بیگانه‌پنداری آن وجود ندارد. نویسندگانی چون العظمه و المسیری، عرفی‌گرایی را امر مسلط برای آینده منطقه می‌دانند. بیداری اسلامی با رشد اسلام سیاسی این ایده را به نقد کشیده و رد می‌کند (افتخاری، ۱۳۹۱: ۴۹). رهبر انقلاب



اسلامی وجه ضد سکولاریسم بودن بیداری اسلامی را این گونه بیان می‌دارند: « به رغم تسلط و تلاش حاکمان سکولار و تلاشهای پیدا و پنهان آنان برای دین‌زدایی در این کشورها، اسلام، با نفوذ و حضوری نمایان و پرشکوه، هدایتگر دلها و زبان‌ها گشته و چون چشمه‌های جوشان در گفتار و کردار توده‌های میلیونی، به اجتماعات و رفتارهای آنان طراوت و حیات بخشیده است. مأذنه‌ها و مصلاها و تکبیرها و شعارهای اسلامی برهان قاطعی بر این مدعا است.^۱ پیروزی جریان‌ات اسلام‌گرایان در مصر، تونس و اقبال مردم به اسلام و شعارهای اسلامی نشانی از ضدیت بیداری اسلامی با سکولاریسم و حکومت‌های سکولار دارد.

۴- **ضداستبدادی بودن:** گرچه ارکان اعتقادی و جهان‌بینی اسلامی به دلیل بهره‌مندی از آموزه‌های متعالی الهی و تأکید بر کرامت انسانی از الگوهای سیاسی بسته استبدادی دور است اما این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که از یک سو دولتهای خودکامه در تاریخ اسلام ظهور و بروز پررنگی داشته‌اند و از سوی دیگر، همواره استناد گزاره‌های اقتدارگرایی به مبادی و ارکان دین و به عبارتی دیگر، بهره‌مندی از دین به مثابه منبعی برای تأیید اقتدارگرایی و خودکامه بودن حکومت در سرزمین اسلامی وجود داشته است؛ به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد که هیچ قانونی چون دین نتوانسته به استمرار رژیم‌های اقتدارگرا در کشورهای اسلامی کمک کند (افتخاری، ۱۳۹۱: ۴۸). بیداری اسلامی با موج جدید اسلام‌گرایی به شدت حکومت‌های استبدادی و منبع مشروعیت‌بخشی آنها را زیر سؤال برده است. در این بیداری اسلامی، شاهد تولید روایت‌هایی تازه از دین می‌باشیم که با استفاده از فضای جهانی، امکان عرضه بسیار گسترش یافته است. این روایت سیاسی از دین، در مقام عمل آسیب جدی را برای دولتهای اقتدارگرا پدید آورده است (افتخاری، ۱۳۹۱: ۴۸). این آسیب جدی، خود را در قیام علیه استبداد و دیکتاتوری در جهان اسلام نشان داده است. به گونه‌ای که اندیشمندان و تحلیلگران این حوزه یکی از عوامل اصلی بیداری اسلامی در منطقه را فقدان دموکراسی و وجود نظام‌های بسته حکومتی که مشارکت سیاسی و اجتماعی در آنها شکل نگرفته است، می‌دانند. حکومت‌هایی که عمدتاً بر تمامی جنبه‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی نظارت داشته و در آنها قدرت سیاسی تنها در اختیار یک حزب یا فرد یا گروه سیاسی بوده است (گوهری مقدم، ۱۳۹۱: ۲۰۸).

اما درباره فهم دقیق و عینی‌تر تحولات اخیر بیداری اسلامی در کشورهای عربی چند نکته قابل تأمل است:

نخست اینکه مطالبات مردم یک سیر مرحله به مرحله یا فرایندی را طی کرده

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: پیام رهبر انقلاب به کنگره عظیم حج، ۱۴/۸/۱۳۹۰



است. خواسته اول مردم در بیشتر این کشورها «الشعب یرید اصلاح النظام» بود؛ یعنی برای اینکه تبعیض افقی و عمودی نسبت به همه شهروندان برطرف شود، باید نظام اصلاح گردد اما این کار انجام نشد و نه تنها گوش شنوایی برای این مطالبات وجود نداشت بلکه این جریان مورد سرکوب قرار گرفت. دلایل متعددی برای این سرکوبی وجود دارد؛ یکی از دلایل مهم آن بود که جامعه مدنی در این کشورها نه وجود داشت و نه شکل گرفت. جامعه مدنی از طرفی به مردم اگو می‌دهد تا صدایشان را به گوش مسئولان و صاحبان قدرت برساند و از طرف دیگر، به مسئولان سمعک می‌دهد تا صدای مردم را بشنوند؛ چون به نظر قدرت و ثروت گوشه‌هایشان را سنگین کرده است. به هر حال وقتی نظام اصلاح‌پذیر نیست، شعار بعدی مردم «الشعب، یرید اسقاط الرئیس» می‌شود. این اتفاق زمانی می‌افتد که نظام قابل اصلاح نیست یا ساختار بر اساس مدل ساختار- کارگزار مشکل دارد یا کارگزاران اجازه نمی‌دهند که اصلاحات انجام بگیرد؛ بنابراین شعار مردمی متوجه رئیس‌جمهور به عنوان شخص اول مملکت شد؛ از این رو مردم مورد هجمه بیشتر دولت قرار گرفتند. وقتی که «الشعب یرید اصلاح النظام» و «الشعب یرید اسقاط الرئیس» جواب نداد، رویکرد به سمت «الشعب یرید اسقاط النظام» رفت؛ یعنی دیگر نه کارگزار، اراده‌ای و انگیزه‌ای برای تغییر دارد و نه اینکه خود ساختار پتانسیل تغییر دارد؛ بنابراین اصل نظام باید تغییر کند. و اخیراً هم که مردم به‌ویژه مردم مظلوم بحرین در شعارهای خود، شعار «الشعب یرید الحریه، الشعب یرید العداله و الشعب یرید الكرامه» سر می‌دادند؛ یعنی می‌گفتند لااقل کرامت و عدالت و آزادی‌مان را حفظ کنید؛ چرا که همه این ارزشها مورد هجمه رژیم قرار گرفته بود(به تعبیر حضرت سیدالشهدا: اگر دین ندارید، آزادمرد باشید). دوم اینکه انقلابها می‌آیند یا ساخته می‌شوند؟ به نظر می‌رسد انقلابها در یک فرایند و فراز و فرود تاریخی ساخته و تکوین^۱ می‌شوند.

سوم، نکته نهایی و مهم در فهم این تحولات، این است که تحلیلگران و استراتژیستها و تئوریسینهای انقلاب بر این نکته اجماع نظر دارند که این تحولات، در واقع نه اصلاحات است و نه انقلاب. بلکه «اصقلاب» است؛ یعنی هم اصلاحات^۲ است و هم انقلاب^۳؛ یک پدیده کاملاً بدیع که مسبوق به سابقه نبوده است؛ به همین دلیل وقتی این دو واژه را ادغام می‌کنند، برآیند آنها Refolution شده که

1. Construct

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سخنرانی دکتر روح الله قادری، همایش بزرگداشت سالروز انقلاب بحرین، ۲ اسفند ۱۳۹۱، پژوهشکده مطالعات روابط بین‌الملل، www.rirpolitics.com

3. Reformation

4. Revolution



وارد ادبیات فهم انقلابات شده است؛ از این رو در ادبیات عربی یعنی ترکیب اصلاح- انقلاب و در ادبیات انگلیسی نیز اصطلاح Refolution را به کار برده‌اند که از آن با عنوان انقلاب اصلاحی صحبت می‌شود؛ یعنی ترکیب Reformation and Revolution. جالب این است که در ادبیات سیاسی جهان برای بهار اروپای شرقی از این اصطلاح استفاده نمی‌کنند بلکه تنها برای کشورهای عربی این اصطلاح به کار برده شده است. به نظر تحلیلگران، تحولات خاورمیانه از جنس تحولات اروپا شرقی نیست. برای اصطلاح^۱ چند ویژگی قائل هستند: در میانه انقلاب و اصلاح است؛ یعنی از یک سو در تئوری‌های قدیم عمل سیاسی یا باید انقلابی می‌شد یا اصلاحی. نمی‌توانست نه انقلاب باشد و نه اصلاح یا هم انقلاب باشد و هم اصلاح. زمانی که از اصلاح تعریف می‌شود، منظور تغییر تدریجی بر اساس قانون موجود یک جامعه است و انقلاب یعنی نوعی دگرگونی در نظام سیاسی؛ یعنی دیگر از چارچوب قانونهای موجود خارج شده یا علیه قانونهای موجود عمل می‌شود. در اصطلاحها خشونت معمول در انقلابهای معمول هم از بین می‌رود. اصطلاحها فاقد رهبری مشخص هستند. یکی از ویژگی‌های بارز این انقلابها نداشتن رهبری مشخص است که مشکلاتی نیز به بار آورده، از جمله اینکه سبب شده معترضان در برخی موارد متشتت شده یا در مقابل یکدیگر هم قرار بگیرند. به معنای دیگر، اگر رهبری واحد باشد و شعاری دهد سایر مردم آتش آن را فراهم می‌کنند و انشعاب هم در مرحله انقلابی میان نیروها رخ نمی‌دهد.^۲

پیامدهای بیداری اسلامی بر نظام سلطه

حال به سؤالات اصلی این پژوهش یا همان تأثیرات بیداری اسلامی بر نظام سلطه می‌رسیم. در این زمینه، این سؤالات قابل طرح است: بیداری اسلامی با آن ویژگی‌های درونی و شرایط محیطی و جغرافیایی و پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی که دارد، چه تأثیری بر مناسبات نظام بین‌الملل خواهد گذاشت؟ آیا قدرت جدیدی را به دنیای معاصر و آینده نظام بین‌الملل ارائه خواهد کرد که بر مبنای این قدرت جدید، ساختار اصلی نظام بین‌الملل یا اصول حاکم بر آن یا اصل توزیع قدرت در نظام جهانی را با چالش جدی روبرو کند؟ یا اینکه این بیداری اسلامی و پیامدهای مهم آن به عنوان یک عامل، بلوک‌بندی جدیدی را در عرصه قدرت بین‌الملل ایجاد خواهد کرد.

1. Refolution

۲. برای اطلاع بیشتر ر.ک: داوود فیرحی. دولت اخوانی و بحران دموکراسی در مصر، سه شنبه ۱۷ بهمن ۱۳۹۱، <http://www.irdiplomacy.ir/fa>



رابرت گیلپین، نماینده «واقع‌گرایی ساختاری سیستمیک هژمونیک» بر آن است که می‌توان سه نوع تغییر را در نظام بین‌الملل مورد توجه قرار داد؛ یکی «تغییر نظام»^۱ که به معنای دگرگونی عمده در ماهیت نظام بین‌الملل است که این ناشی از دگرگونی در سرشت کنشگران یا واحدهای تشکیل‌دهنده نظام است که می‌توانند دولت‌شهر،^۲ دولت ملی،^۳ امپراطوری^۴ و... باشند. در طول تاریخ، نظام بین‌الملل شاهد تغییراتی از این دست بوده است. دومین نوع «تغییر سیستمیک» یا دگرگونی در درون نظام^۵ است که به شکل تغییر در توزیع قدرت است. سومین نوع تغییر نیز در سرشت تعاملات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی درون نظام است (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۱). برداشت گیلپین از نظام بین‌الملل در سطح هستی‌شناختی فردگرایانه است و آن را حاصل و مخلوق کنشگران می‌داند اما بعد برای نظام نسبت به کنشگران قائل به تأثیر تحدیدی است؛ یعنی نظام کنشگران را محدود می‌داند اما درجه این محدودیتها برای کنشگران مختلف به تبع تفاوت در قدرت آنها متفاوت است. از نظر گیلپین «در طول زمان و در نتیجه تغییرات اقتصادی، فناورانه و سایر تحولات، منافع کنشگران منفرد و موازنه قدرت میان آنها دگرگون می‌شود. در نتیجه، آن دسته از کنشگرانی که بیش از همه از تغییر در نظام اجتماعی منتفع می‌شوند و قدرت کافی به دست می‌آورند که بتوانند چنین تغییری را تحت تأثیر خود قرار دهند، می‌کوشند نظام را به گونه‌ای که به نفع آنها باشد، تغییر دهند. نظام تغییر یافته، حاصل بازتاب توزیع جدید قدرت و منافع اعضای مسلط جدید آن خواهد بود. به این ترتیب، پیش شرط تغییر سیاسی در وجود گسست میان نظام اجتماعی موجود و بازتوزیع قدرت به سمت کنشگرانی است که بیش از همه از تغییر در نظام سود می‌برند» (Gilpin, R, 1981: 8).

مفروضه‌های گیلپین در مفهوم‌بندی او از تغییر سیاسی بین‌المللی عبارتند از:
۱- اگر هیچ دولتی معتقد نباشد که تلاش برای تغییر نظام به نفع آن است، نظام بین‌الملل با ثبات (یعنی در وضعیت تعادل) خواهد بود. ۲- اگر منافع مورد انتظار از تغییر نظام بیش از هزینه‌های آن باشد (یعنی منفعت خالص داشته باشد)، یک دولت می‌کوشد نظام بین‌الملل را تغییر دهد. ۳- یک دولت زمانی که هزینه نهایی^۶ تغییرات

1. System Change
2. City-state
3. Nation-state
4. Empire
5. Systemic Change
6. Marginal cost



بیشتر برابر یا بیشتر از سود نهایی^۱ باشد، خواهد کوشید نظام بین‌الملل را از طریق گسترش سرزمینی، سیاسی و اقتصادی تغییر دهد. ۴- هنگامی که تعادلی میان هزینه‌ها و مزایای تغییر و گسترش بیشتر حاصل شود، هزینه‌های اقتصادی حفظ وضع موجود سریع‌تر از وضعیت اقتصادی برای حفظ وضع موجود افزایش می‌یابد. ۵- اگر عدم تعادل در درون نظام بین‌الملل حل نشود، نظام تغییر خواهد یافت و تعادل جدیدی که بازتاب بازتوزیع قدرت است، برقرار خواهد شد (Gilpin, R, 1981: 10 hgd 12).

استدلال می‌شود بازیگرانی مانند ایران، روسیه و چین علاقه‌مندند تا بازی را از طریق نگاه منطقه‌ای و محدود کردن نقش و نفوذ غربی‌ها دنبال کنند. نگاهی که بیشتر از زاویه حفظ منافع ژئوپلیتیک و در حوزه نظریه‌های رئالیستی و نئورئالیستی روابط بین‌الملل قابل تجزیه و تحلیل است؛ بدین معنا که در چارچوب این تئوری بازیگران به دنبال افزایش نقش و نفوذ خود و محدود کردن توان بازی رقبای خود هستند. در این چارچوب روسیه، چین و ایران علاقه‌مندند که از نقش و نفوذ آمریکا جلوگیری کرده و بر توان خود بیفزایند؛ کما اینکه بر این امر اذعان داشته‌اند که به رغم اهمیت ابعاد حقوق بشری تحولات اخیر، بازی فعلی توازن قوایی است و مسائل مربوط به منافع و امنیت ملی و سد نفوذ غرب در منطقه دارای اهمیت بنیادی است؛ بنابراین به نظر می‌رسد بیداری اسلامی با ویژگی‌های درونی و محیطی خود اولاً باعث شکل‌گیری بلوک جدیدی از قدرت خواهد شد که تغییر در مناسبات قدرت (توزیع نابرابر و ایجاد اتحادها و ائتلافهای جدید) در نظام سلطه را در میان مدت و تغییر ساختار نظام سلطه را در بلندمدت در پی خواهد داشت که البته بیداری اسلامی با ویژگی‌های درونی و محیطی خود در اتحاد با دیگر قدرتهای شرقی (روسیه و چین) به دنبال تغییر در ساختار ناعادلانه نظام سلطه و به طریق اولی، تغییر در مناسبات قدرت (توزیع نابرابر قدرت و ایجاد اتحادها و ائتلافهای جدید) در نظام سلطه و ایجاد نظامی چند قطبی خواهد بود.

براین اساس، برخی از مهم‌ترین پیامدهای بیداری اسلامی عبارتند از:

۱- گذار به نظم جدید منطقه‌ای: به نظر می‌رسد که نظم منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، یک مرحله انتقالی و در حال گذار را طی می‌کند. در این رابطه، اشاره به چند نکته دارای اهمیت است:

۱-۱- می‌دانیم که نظم معنادار منطقه‌ای عربی یا خاورمیانه‌ای طی چند دهه اخیر وجود نداشته است. تحولات اخیر در منطقه، موجب ایجاد یک دینامیک و پویایی منطقه‌ای شده اما نظم منطقه‌ای را (که وجود هم نداشته) دستخوش



تغییر نکرده است. تغییر بنیادین در توازن قوای منطقه‌ای ایجاد نشده است. در چنین شرایطی بازیگران غیردولتی، به‌ویژه حزب الله، اخوان المسلمین (حماس) و جریان‌های اسلامی در منطقه نقش ایفا می‌کنند.

۲-۱- برای اولین بار در منطقه عربی و خاورمیانه، مردم بر روابط قدرت منطقه‌ای تأثیرگذار شده‌اند؛ از این‌رو سیاست خارجی مبتنی بر افکار عمومی و منفعت عمومی، نمی‌تواند بازتابی از مذاکرات پشت پرده باشد.

۳-۱- سوریه دست‌کم در حال حاضر، از بازیگری قوی در میان اعراب، به یک زمین بازی تبدیل شده است. اگر در کوتاه و میان‌مدت، راه‌حلی سیاسی پیدا نشود، احتمالاً سوریه وارد یک دهه «ابهام‌آمیز» خواهد گردید. لاقلاً تا اینجا، روسیه در محور عراق-لبنان-سوریه قرار گرفته که این خود ظرفیت تأثیرگذاری بر معادلات منطقه‌ای را داشته است. تقویت یا ضعف این محور، عاملی مهم تلقی می‌شود.

۴-۱- غرب، شیوخ خلیج فارس و افراطیون و وهابيون یکسره در تلاشند تا از محبوبیت ایران نزد افکار عمومی در منطقه کاسته شود و در این راستا، از موضوع سوریه و نیز ایجاد توهم تبلیغ شیعه توسط ایران، نهایت سوءاستفاده را در راستای دامن زدن به ایران‌ستیزی و شیعه‌ستیزی به عمل آورده‌اند.

۵-۱- ترکیه تلاش می‌کند تا خود را به عنوان الگوی موفق سیاسی و اقتصادی مطرح سازد؛ نظم نوعثمانی را در پوششی جدید احیا کند؛ و غرب را به استفاده از ترکیه به عنوان قدرت نرم در منطقه خاورمیانه ترغیب و قانع نماید.

۶-۱- عربستان در تلاش است تا با استفاده از ابزار پول و حتی ترور، حمله رسانه‌ای و تقویت نیروهای تکفیری در جنبشها و دولتهای جدید نفوذ پیدا کند؛ از شورای همکاری خلیج فارس در راستای پیشبرد اهداف خود بهره‌برداری نماید؛ عربستان در عین حال با چالش میان‌مدت، برای انطباق نهادهای سیاسی خود با انتظارات سیاسی داخلی و خارجی روبروست.

۷-۱- عراق نفوذ منطقه‌ای خود را آرام آرام باز می‌یابد. دو مولفه نفت و ارتش بزرگ، ابزار احیای قدرت عراق در منطقه عربی خواهد بود. عراق به روابط دوستانه با همسایگان قدرتمند خود، یعنی ایران و ترکیه اهمیت می‌دهد.

۸-۱- قطر خود را پیروز بهار عربی می‌داند. قطر می‌گوید که شبکه الجزیره به شعله‌ورتر شدن انقلابهای عربی کمک کرده است. قطر در شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب نیز تلاش می‌کند تا عربستان به عنوان قدرت بلامنازع اعراب حاشیه جنوبی خلیج فارس تصور نشود. در واقع قطر تنها با اتکا به پول نفت، دچار نوعی بیش‌فعالی در صحنه سیاست خارجی خود شده است.



۹-۱- برخی تحلیلگران غربی، تبدیل خیزشهای عربی به هرج و مرج و جنگ داخلی را موجب تقویت بنیادگرایی، گسترش مهاجرت از شمال آفریقا به غرب و انتقال نامنی به کشورهای اروپایی و غربی می‌دانند؛ از این رو آمریکا و غرب را از دامن زدن به عوامل هرج و مرج در کشورهای عربی بر حذر می‌دارند. آنها توصیه می‌کنند که غرب بر حل و فصل مسالمت‌آمیز مشکلات در درون و بین این کشورها و نیز تعامل اسلام‌خواهان و سکولارها، به‌ویژه در مصر، تأکید ورزد.

۱۰-۱- مشاوران غربی معتقدند که نظم، ساختار و نقشه قدرت سیاسی در این کشورها، الزاماً و تا ابد بر پایه حاکمیت اسلام‌گرایان استوار نخواهد بود؛ از این رو آمریکا و غرب در عین برخورد محتاطانه با خیزشهای عربی و تلاش برای جهت دادن به آنها، بر رعایت ظاهری استانداردهای بین‌المللی حقوق بشری و احترام به معاهدات موجود، به‌ویژه در مصر، تأکید می‌ورزند تا ضمن استفاده از این عامل فشار، زمینه‌های اجتماعی این به اصطلاح استانداردها را هر چه عمیق‌تر و قوی‌تر سازند.^۱ هرچه هست اسلام‌گرایی، واقعیت محتوم و قطعی جهان اسلام و منطقه جهانی شده خاورمیانه و غرب آسیاست.

۱۱-۱- در حال حاضر، سه ژئوپلیتیک شیعه به رهبری ایران، ژئوپلیتیک اخوانی و سنی به رهبری ترکیه و حمایت مالی قطر و ژئوپلیتیک سلفی- وهابی به رهبری عربستان در منطقه حضور دارند. هر سه این ژئوپلیتیکها در حال رقابت با یکدیگر هستند؛ یعنی رقابتهای بنیادین و اساسی میان اینها وجود دارد و هر سه آنها نیز تلاش می‌کنند که در منطقه به عنوان قدرت منطقه‌ای نهادینه شوند. هر یک از این ژئوپلیتیکها بتوانند خود را تثبیت کنند، غرب و دنیای خارج نیز آنها را به عنوان قدرت منطقه‌ای شناخته و دو ژئوپلیتیک دیگر را در حاشیه نگه می‌دارد. سوریه اکنون عرصه جدال این سه منطق ژئوپولیتیک منطقه‌ای شده است. در حال حاضر، مسئله کردستان یک مسئله اساسی در رقابتهای ژئوپلیتیکی است. ترکیه به دلیل همین رقابت ژئوپلیتیکی به سمت کردها رفته و در حال انجام توافقات ضمنی با کردهاست. ترک‌ها به دنبال کوزووسازی هستند. آنها در سوریه با ژئوپلیتیکی روبرو شده‌اند که حاضر است همه هستی خود را به کار بگیرد تا در این منطقه شکست نخورد؛ بنابراین ترکیه به کردها امتیاز می‌دهد تا دولت شیعه عراق و به تبع آن ژئوپلیتیک شیعه به رهبری ایران را تضعیف کند.

۱. برای اطلاع بیشتر رک: متن سخنرانی محمدرضا حاجی کریم جباری، سفیر پیشین ایران در ساحل عاج در میزگرد مصر و تأثیرات منطقه‌ای آن در دیپلماسی ایرانی، میزگرد تحولات مصر و تأثیرات منطقه‌ای آن، منتظر تغییر در رابطه ایران و مصر نباشید، جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱ www.irdiplomacy.ir



بنابراین به نظر می‌رسد این ژئوپلیتیکها در حال حاضر به تعادل رسیده‌اند. ژئوپلیتیک سلفی - وهابی با ژئوپلیتیک سنی در رقابت است اما به صورت موقتی با یکدیگر در مقابل ژئوپلیتیک شیعه ائتلاف کرده‌اند که این ائتلاف چندان پایدار نخواهد بود؛ از این‌رو باید مسئله ایران و ترکیه را در این رقابت ژئوپلیتیکی مورد توجه قرار داد. هر یک از این ژئوپلیتیکها بخواهند خود را در منطقه تثبیت کنند دو راه دارند: اول اینکه با یک ژئوپلیتیک دیگر متحد شوند که ایران این امکان را دارد که با ژئوپلیتیک اخوانی سنی به رهبری ترکیه توافق کند. همان‌طور که اکنون ژئوپلیتیک سلفی - وهابی با ژئوپلیتیک اخوانی توافق کرده است. دوم اینکه دیپلماسی با قدرتهای فرامنطقه‌ای تقویت شود؛ یعنی قدرتهای فرامنطقه‌ای هر ژئوپلیتیکی را که بتواند با آنها بیشتر کنار آید و امتیاز بدهد، می‌پذیرند. در حال حاضر؛ ژئوپلیتیک اخوانی سنی خود را نهادینه کرده است. البته ضعفهایی هم نشان داده است؛ اینکه ترک‌ها با ژئوپلیتیک سلفی - وهابی در سوریه متحد شده‌اند، ضعف عمده این ژئوپلیتیک به شمار می‌آید. از سوی دیگر، ژئوپلیتیک ایران هم فعال است. اگر چه خود ایران در تعامل با قدرتهای فرامنطقه‌ای نیست اما متحدان، ایران، از جمله عراق تعامل بسیار خوبی با قدرتهای فرامنطقه‌ای دارند. ژئوپلیتیک شیعه در بحرین و افغانستان لابی بسیار قوی‌ای دارد؛ از این‌رو اگر مسیر روابط ایران و ترکیه به مسیر قبلی خود بازگردد، ایران می‌تواند از ژئوپلیتیک اخوانی سنی به عنوان متحد خود استفاده کند و در اتحاد اخوان - وهابی جای وهابی‌ها را بگیرد. دوم، دیپلماسی خود با قدرتهای فرامنطقه‌ای را تقویت کند. قدرتهای فرامنطقه‌ای نیز آمادگی این مسئله را دارند؛ چرا که در سوریه دچار مسائل خطرناکی شده‌اند که آنها را ناچار به عقب‌نشینی کرده است. نگرانی قدرتهای فرامنطقه‌ای از جریان سلفی - وهابی در سوریه بسیار جدی است؛ در حالی که به نظر می‌رسد آمادگی دارند ژئوپلیتیک اخوانی یا ژئوپلیتیک شیعه را به عنوان قدرت منطقه‌ای بپذیرند.^۱

۲) موازنه جدید منطقه‌ای: به هر حال، بیداری اسلامی و تحولات جهان عرب نقطه عطفی در ایجاد موازنه قدرت جدید در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. پیش از این «توازن قدرت» در منطقه در سطح بازیگران کلاسیک، یعنی دولتها صورت می‌گرفت که آسان‌تر و سریع‌تر بود اما با بروز تحولات عربی «توازن قدرت» هم‌زمان بر محور «پویایی‌های سیاست داخلی» جوامع عربی و نقش دولتها انجام می‌شود؛ از این‌رو چگونگی ایجاد موازنه قوا در ماهیت پیچیده‌تر و کندتر شده است.

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: عبدالرضا فرجی‌راد، ضرورت اتحاد ژئوپلیتیک اخوانی و ژئوپلیتیک شیعه، سه‌شنبه



با بروز تحولات جهان عرب، مسائل سیاسی-اجتماعی داخلی کشورهای عربی، مانند دموکراسی‌سازی، آزادی، اصلاحات ساختار سیاسی، خروج از اقتدارگرایی، نظامهای اقتصادی، اسلام‌گرایی، حقوق بشر، حقوق جوانان، حقوق زنان و... به اولویت اصلی مسائل این کشورها تبدیل شده و این تحول، خود جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها در معادلات قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است؛ بنابراین محور اصلی تجزیه و تحلیل تحولات عربی بر پایه رقابت دولتها برای افزایش «نقش و نفوذ» خود در چارچوب توازن قوا صورت می‌پذیرد؛ محوری که کمتر به آن توجه شده اما روزبه‌روز بر اهمیت آن افزوده می‌شود. برای نمونه، پیچیدگی‌های مسائل مصر، بحرین، یمن و بحران سوریه بیشتر به دلیل ترکیب «مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی» این کشورها با «مسائل منطقه‌ای» و نقش کلاسیک دولتها برای حفظ توازن قدرت است و همین موضوع، پیش‌بینی سرنوشت بحرانهای منطقه‌ای را بسیار دشوار کرده است.^۱

۳- اهمیت خاورمیانه‌شناسی: این تحولات با اهمیت دادن به موضوع مطالعات منطقه‌ای، جایگاه خاورمیانه‌شناسی را در رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تقویت کرده است. با بروز این تحولات، مسائل داخلی قدرت و سیاست و مطالعات تطبیقی، یعنی موضوع اصلی در علوم سیاسی از یک سو و مسائل مربوط به روابط خارجی و نقش بازیگران فرامنطقه‌ای، یعنی موضوع اصلی در روابط بین‌الملل به طور همزمان مورد توجه قرار گرفته است. اکنون ترکیبی از موضوعات اصلی این دو رشته در قالب یک روش شناخت منطقه‌ای، ابزار مناسب‌تری برای تجزیه و تحلیل، شناخت و فهم مسائل خاورمیانه ارائه می‌دهد.

به طور سنتی، مسائل خاورمیانه با نگاه روابط بین‌المللی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت. از دیرباز، ایفای نقش بازیگران خارجی در این منطقه حساس و مهم ژئوپلیتیک در درجه اولویت تجزیه و تحلیل بوده است. به جرئت می‌توان گفت که بیشتر جنگها، تنشهای سیاسی، جابجایی حکومتها، کودتاها و... در دامنه تأمین منافع غرب و به‌ویژه نقش و سیاستهای آمریکا صورت می‌گرفت. جنگ خلیج فارس در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۰ با هدف عمده حفظ امنیت انرژی بین‌المللی، حمله به افغانستان در ۲۰۰۱ و عراق در ۲۰۰۳ در قالب مبارزه با تروریسم جهانی، نمونه‌هایی از دخالت غرب در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به شمار می‌آیند. روند تحولات، بیانگر این واقعیت بود که حجم وسیعی از تحولات پیشین در منطقه خاورمیانه

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: حسین علایی، وضعیت ایران در محیط امنیت منطقه‌ای؛ در رقابت برای نفوذ در منطقه کجا هستیم؟، شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۲، www.irdiplomacy.ir



برگرفته از پتانسیلهای نقش و بازیگری قدرتهای فرمانطقه‌ای در خاورمیانه، یعنی موضوع اصلی رشته روابط بین‌الملل و روابط خارجی دولتهاست.

اما تحولات جهان عرب طی دو سال اخیر سبب شد تا موضوعات داخلی دولتها و حکومتها در درون خاورمیانه برای نخستین بار به طور جدی مطرح شوند؛ مفاهیمی مانند حکومتداری خوب،^۱ حقوق بشر، اصلاحات سیاسی، دموکراسی‌سازی و شکل حکومتها و... که البته تا به حال هم به نوعی وجود داشته‌اند اما از آنجایی که حکومتها به طور سنتی، جایگاه و نقش منطقه‌ای کشورهای خود را با معیار روابط با قدرتهای خارجی دنبال می‌کردند، مجالی برای پررنگ‌تر شدن این مفاهیم فراهم نمی‌شد؛ به این معنا که تنظیم روابط با قدرتهای بزرگ خارجی، به‌ویژه قدرتهای غربی در جهت‌دهی سیاست خارجی کشورها بیش از مفاهیم یاد شده در اولویت و اهمیت قرار داشت. تحولات جهان عرب برای اولین بار پیکان تحولات را به سمت درون کشورها و تقاضاهای ملتها برد. اکنون مفاهیمی همچون حکومتداری خوب، مشروعیت، مسائل حقوق بشر و کارآمدی سیستم و ایدئولوژی اسلامی، همگی رفتار و سیاستهای حکومتها در صحنه داخلی و خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این جنبه‌ها امروز از اهمیت زیادی برخوردار است و به نوعی به گفتمان غالب در خاورمیانه تبدیل شده است. در این میان، ماهیت مسائل قدرت، احزاب و گروه‌ها در سیاست خارجی مفاهیمی است که در قالب علوم سیاسی و مطالعات تطبیقی می‌گنجد. در علوم سیاسی می‌آموزیم که چگونه با این مفاهیم، رفتار دولتها و ملتها را تجزیه و تحلیل کنیم.

نقطه عطف به وجود آمده در مطالعات خاورمیانه‌شناسی این است که در دو حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به نوعی با تحولات عربی به هم پیوند خورده و حوزه جدیدی را در قالب مطالعات منطقه‌گرایی در خاورمیانه‌شناسی به وجود آورده است. منطقه‌گرایی تلاش می‌کند دیدگاه‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای و موضوعات مربوط به علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی را با موضوعات روابط بین‌المللی و نقش قدرتهای بزرگ به یکدیگر نزدیک کند (برزگر، ۱۳۹۱)؛ از این‌رو با بروز تحولات عربی، مشاهده می‌کنیم که چگونه مسائل داخلی (علوم سیاسی) با مسائل خارجی (روابط بین‌الملل) در خاورمیانه‌شناسی به هم نزدیک می‌شوند.

واقعیت این است که تأکید بیش از اندازه بر بین‌المللی بودن مسائل خاورمیانه، خود ابزاری برای توجیه جنگها و استفاده از زور از سوی بازیگران قدرتمند خارجی، مانند آمریکا است. در مقابل عدم تأکید بر پذیرش ریشه‌های مشکل در



درون خاورمیانه، خود مانع توسعه و پیشرفت می‌شود. رویکرد بینابینی با یک نگاه واقع‌گرایانه از یک سو منافع، مسائل و پویایی‌های سیاست داخلی دولت‌های خاورمیانه و از سوی دیگر، منافع و نقش بازیگران خارجی و قدرتهای بزرگ را به طور همزمان در نظر می‌گیرد. منطقه‌گرایی دو رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل را به هم نزدیک می‌کند. نتیجه اینکه همزمان با بروز تحولات عربی، رویکرد منطقه‌گرایی به عنوان ابزار تجزیه و تحلیل بینابینی در خاورمیانه‌شناسی تقویت شده است.

۴- تأثیر تحولات بر وزن و جایگاه راهبردی امریکا: با بررسی روند و جهت‌گیری انقلاب‌های مردمی در خاورمیانه، می‌توان به این نتیجه رسید که هژمونی همه‌جانبه ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در ابعاد سیاسی-ایدئولوژیک و امنیتی-نظامی با چالش مواجه شده است. در بعد سیاسی-ایدئولوژیک جهت‌گیری و تمایل انقلابیون که با گذشت زمان به سوی شکل‌گیری حکومت‌های مردمی-اسلامی در حرکت است، کارگزاران آمریکا را به هراس انداخته است؛ زیرا شکل‌گیری حکومت‌های مردمی-اسلامی در خاورمیانه، جایگاه راهبردی امریکا در خاورمیانه را تضعیف خواهد کرد. این معادله به معنای افول ارزشهای لیبرال دموکراسی (که مبنای هژمونی‌گرایی سیاسی-ایدئولوژیک در نظام جهانی و خاورمیانه است) در مقابل اسلام سیاسی است که منجر به کساد شدن اندیشه‌های سکولاریسم و لیبرالیستی و طرد آنها از جوامع اسلامی خواهد شد.

تحولات اخیر در خاورمیانه از بعد امنیتی-نظامی نیز هژمونی امریکا را به چالش کشیده است. سرنوشت حکومت‌های هم‌پیمان امریکا در خاورمیانه از زوایای مختلف، موجب افول هژمونی سلطه و امنیتی-نظامی امریکا در خاورمیانه و شمال آفریقا خواهد شد. در مرحله اول، جایگاه و پایگاه‌های نظامی امریکا در منطقه را که مبنای هژمونی‌گرایی نظامی امریکا محسوب می‌شوند، تحت تأثیر منفی شکل‌گیری حکومت‌های مردمی-اسلامی قرار خواهد داد. در مرحله دوم، بخش بزرگی از راهبرد امنیتی امریکا در راستای حفظ امنیت رژیم اشغالگر قدس به عنوان هم‌پیمان استراتژیک خویش در منطقه با مشکل مواجه خواهد شد در صورت پیروزی و روی کار آمدن حکومت‌های مردمی، حساسیت نسبت به مسئله فلسطین افزایش خواهد یافت و اسرائیل به‌طور جدی، نقطه مقابل کشورهای عربی و مسلمان خاورمیانه قرار خواهد گرفت.

قابل پیش‌بینی است که نظام سلطه قدرت برخورد با چالش‌های بوجود آمده از بیداری اسلامی را نداشته و توان و قدرت او در طول زمان به تحلیل خواهد رفت.

نتیجه‌گیری

آسیای جنوب غربی همواره از جایگاه ویژه‌ای در معادلات همه‌جانبه نظام جهانی برخوردار بوده و تحولات این منطقه ژئواستراتژیک همیشه معادلات جهانی را تحت تأثیر خویش قرار داده است؛ به همین دلیل قدرتهای منطقه‌ای و جهانی همواره برای واپایش و مدیریت تحولات این منطقه در راستای راهبرد کلان خویش تلاش کرده‌اند. به نظر می‌رسد شرایط موجود بین‌المللی، شرایط در حال گذار است و در شرایط گذار، بازیگران می‌توانند به نسبت قدرت خود در تعیین نوع نظام بین‌الملل آینده، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. کشورهای اسلامی بر اساس اصول اعتقادی و آرمانی خود، ضمن رد وضعیت تبعیض‌آمیز و ناعادلانه موجود و با بهره‌گیری از موج عظیم بیداری اسلامی و پتانسیل امت اسلامی و شرایط و ویژگی‌های حیاتی خود، به صورتی کاملاً فعال وارد عرصه مناسبات جهانی خواهند شد و با ایجاد اتحاد و ائتلاف درون تمدنی، می‌توانند نظام ناعادلانه حاکم بر جهان را با چالش جدید روبرو کنند.

تحولات جدید در آینده‌ای نزدیک، معادلات جدیدی به وجود خواهد آورد که به کاهش وزن راهبردی ایالات متحده آمریکا و افزایش جایگاه جریان مقاومت اسلامی در منطقه منجر خواهد شد. از آنجا که جهان اسلام عمق استراتژیک جمهوری اسلامی می‌باشد، توجه عمیق و جدی در توسعه برنامه‌های فرهنگی برون مرزی و در راستای تقویت و توسعه بیداری اسلامی، احیای تفکر اسلام ناب محمدی (ص) و حمایت از نهضت‌های اسلامی و ایجاد زمینه برای وحدت اسلامی - کاربست دیپلماسی وحدت علیه نظام سلطه - در تقابل با طرح‌های سلطه‌طلبانه نظام سلطه ضرورتی راهبردی به نظر می‌رسد. در این راستا الگوی برخورد با نظام سلطه الگوی تعاملگرایی ضدنظام سلطه یعنی همکاری با تمامی بازیگران دولتی و غیردولتی (نهضت‌های آزادیبخش) در شرق و غرب عالم علیه نظام سلطه و مهار سلطه‌گران می‌باشد؛ به عبارت دیگر، الگوی بومی مقابله با نظام سلطه «همکاری تاکتیکی و رقابت راهبردی» با تأکید بر سه اصل بنیادی «عزت»، «حکمت» و «مصلحت» در شرایط «پیچ تاریخی» است.



- ۱- اسماعیل زاده، محمد (۱۳۹۱)؛ مبانی بیداری اسلامی از منظر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقالات برگزیده همایش نظریه بیداری اسلامی، در اندیشه حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۲- افتخاری، اصغر (۱۳۹۱)؛ جامعه‌شناسی سیاسی بیداری اسلامی در خاورمیانه، **بیداری اسلامی در نظریه و عمل**، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- ۳- امام خمینی (ره) (۱۳۶۶)؛ **تحریرالوسیله**، ترجمه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد دوم
- ۴- امام خمینی (ره)؛ صحیفه نور، جلد ۱، ۱۰، ۱۱ و ۱۹
- ۵- بذرافکن و جاودانی مقدم (۱۳۹۱)؛ **بیداری اسلامی و جنبش اسلامی در خاورمیانه**، بیداری اسلامی در نظر و عمل، اصغر افتخاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- ۶- برزگر، کیهان (۱۳۹۱)؛ **تحولات عربی و مطالعات خاورمیانه‌شناسی**، به نقل از خبر آنلاین، ۳ بهمن
- ۷- جرجیس، فواز ای (۱۳۸۲)؛ **آمریکا و اسلام سیاسی**، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۸- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)؛ **روابط بین‌الملل در اسلام**، قم، مرکز نشر اسراء
- ۹- حاجی کریم جباری، محمدرضا (۱۳۹۱)؛ **منتظر تغییر در رابطه ایران و مصر نباشید**، میزگرد مصر و تأثیرات منطقه‌ای آن در دیپلماسی ایرانی، جمعه ۲۰ بهمن، www.irdiplomacy.ir
- ۱۰- حسینی فائق، سیدمهدی (۱۳۹۱)؛ **بیداری اسلامی و آینده روابط مصر با رژیم صهیونیستی**، **بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای**، اصغر افتخاری، دانشگاه امام صادق (ع)
- ۱۱- حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۸۷)؛ **تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای اسلامی**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- ۱۲- خرازیان اخوان، مهناز (۱۳۸۶)؛ **تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد**، مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره ۳۶
- ۱۳- خراسانی، رضا (۱۳۸۹)؛ **مواجهه غرب و اسلام سیاسی در دوره معاصر (چیستی و چرایی آن)**، فصلنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره ۴۹
- ۱۴- سعید، بابی (۱۳۷۹)؛ **هراس بنیادین**، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۱۵- سیمبر، رضا و قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۹)؛ **اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل**، **رهیافتها و رویکردها**، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)



- ۱۶- شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۷)؛ **فقه سیاسی اسلام**، ویرایش دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- ۱۷- صوفی نیارکی، تقی (۱۳۹۱)؛ **نظریه بیداری اسلامی، خط اعتدال‌گرایی در حرکت‌های اسلامی**، مقالات برگزیده همایش نظریه بیداری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۱۸- عسکرخانی، ابومحمد (۱۳۸۳)؛ **رژیم‌های بین‌المللی**، تهران، ابرار معاصر تهران
- ۱۹- علایی، حسین (۱۳۹۲)؛ **وضعیت ایران در محیط امنیت منطقه‌ای؛ در رقابت برای نفوذ در منطقه کجا هستیم؟**، شنبه ۱۷ فروردین، www.irdiplomacy.ir
- ۲۰- غفاری، مصطفی (۱۳۹۱)؛ **بیداری اسلامی: تحلیل موج نوین بیداری در اندیشه رهبر انقلاب**، مقالات برگزیده همایش نظریه بیداری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۲۱- فرجی‌راد، عبدالرضا (۱۳۹۱)؛ **ضرورت اتحاد ژئوپلیتیک اخوانی و ژئوپلیتیک شیعه**، سه‌شنبه ۱۵ اسفند، www.irdiplomacy.ir
- ۲۲- فیرحی، داوود (۱۳۹۱)؛ **دولت اخوانی و بحران دموکراسی در مصر**، به نقل از: <http://www.irdiplomacy.ir>
- ۲۳- قادری، روح‌الله (۱۳۸۸)؛ **نهضت‌های آزادیبخش و حق تعیین سرنوشت**، فصلنامه سیاسی-علمی اخوت، سال دوم، تابستان، شماره ۶
- ۲۴- گوهری مقدم، ابودر (۱۳۹۱)؛ **بیداری اسلامی یا انقلاب‌های عربی؟ رویکردی اجتماعی**، بیداری اسلامی در نظریه و عمل، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- ۲۵- محجوب، متین (۱۳۹۱)؛ **پیکربندی دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای درباره بیداری اسلامی بر پایه انگاره‌های فلسفه تاریخ**، مقالات برگزیده همایش نظریه بیداری اسلامی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۲۶- محمدی، منوچهر (۱۳۸۵)؛ **بازتاب جهانی انقلاب اسلامی**، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- ۲۷- محمدی، منوچهر (۱۳۸۹)؛ **آمریکا از دیدگاه حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای**، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۲۸- مشتاقی، الله‌کرم (۱۳۹۱)؛ **مفهوم بیداری اسلامی و ریشه‌های آن از نگاه مقام معظم رهبری**، مقالات برگزیده همایش نظریه بیداری اسلامی، در اندیشه حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۲۹- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)؛ **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران، سمت
- ۳۰- موثقی، سیداحمد (۱۳۸۵)؛ **استراتژی وحدت در اندیشه سیاسی اسلام**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی



- ۳۱- نجاتی ارانی، حمزه (۱۳۹۱)؛ **بیداری اسلامی یا جنبشهای اجتماعی، رویکردی آینده‌شناسانه، بیداری اسلامی در نظر و عمل، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)**
- ۳۲- نجفی، موسی (۱۳۹۱)؛ **از مبارزه نظامی تا نظام‌سازی و مردم‌سالاری اسلامی، همشهری دیپلماتیک، اردیبهشت**
- ۳۳- نصر، سیدحسین (۱۳۸۳)؛ **قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهید آیینی، تهران، انتشارات حقیقت**
- ۳۴- نوروزی، سجاد (۱۳۹۱)؛ **انقلاب سنتی با نوزایی سنت و بسط تجدد بومی، همشهری دیپلماتیک، اردیبهشت**
- ۳۵- نورانی، امیر (۱۳۹۱)؛ **مصر، بیداری اسلامی و الگوی ایران، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، سال نهم، شماره ۸، بهار**

ب) منابع لاتین

- 1- Bledsoe, Robert. L and et al.(1987). **The International Law Dictionary**, England, Oxford.
- 2- Brownlie, Ian.(1995). **The Rule of Law in International Affairs**, London, Martina NiJhoff Publishers.
- 3- Gilpin,R.(1981). **War and Change in World Politics**, Cambridge, Cambridge University.
- 4- Cox. Robert W(1981) **“Labor and Hegemony”** International Organization. Vol. 31. Summer.
- 5- Ikenberry, John(2011). **“The Future of Power”** Foreign offuirs. March/April.
- 6- Kindleberger. Charles(1973) **“The World in Depression 1929-39”**, Berkely: universtiy of California Press.

ج) اسناد و مدارک

- 1- A/Res/1514 (XV), 14 Dec. 1960, para.1
- 2- A/Res/2625 (XXV), 24Oct. 1970, Annex.
- 3- A/Res/3281(XXIV), 1974. A/Res/1971/38. 1983
- 4- ICJ Reports, 1975, para. 58-59